

حزب توده ایران
و
دکتر محمد مصدق

نورالدین کیانوری

نورالدین کیانوری

حزب توده ایران
و
دکتر محمد مصدق



تهران، ۱۳۵۹



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸.

کیانوری، نورالدین

حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق

چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۵۹

حق چاپ و نشر برای «شرکت سهامی خاص انتشارات توده» محفوظ است.

بیا ۳۵ ریال

فهرست

۱. حزب توده ایران و دکتر مصدق در دوره تأسیس حزب توده ایران ۵
۲. استراتژی امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی برای دوران پس از جنگ ۷
۳. توطئه سرکوب جنبش در آذربایجان و کردستان ۹
۴. حمله برای از بین بردن حزب توده ایران ۱۱
۵. اوج مبارزات ملی علیه غارت‌گری امپریالیسم انگلیس از منابع جنوب ایران ۱۴
۶. تأسیس جبهه ملی و ترکیب آن ۱۷
۷. درباره شعار ملی کردن صنایع نفت ۲۶
۸. تشکیل دولت دکتر مصدق ۲۸
۹. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۳۵
۱۰. رویدادهای روزهای آخر مرداد ماه ۱۳۳۲ - کودتای ۲۸ مرداد ۳۶
۱۱. افانۀ نیرومندی سازمان افسری حزب توده ایران ۴۴

شاید کمتر موضوعی را بتوان یافت که درباره‌اش تا این اندازه در جریان ۲۵ ساله اخیر زندگی سیاسی ایران بحث و صحبت شده باشد. در این دوران، این صحبت‌ها از جهات مختلف انجام گرفته و هنوز هم بازار این گپ‌زدن‌ها بسیار گرم است.

من کوشش می‌کنم که با ترسیم صادقانه آنچه بین حزب توده ایران و دکتر مصدق گذشته است، واقعیت را از زیر خروارها خس و خاشاک و زباله، که بدخواهان و ناآگاهان بر روی آن ریخته‌اند، خارج سازم.

۱. حزب توده ایران و دکتر مصدق در دوره تأسیس حزب توده ایران

مؤسسين حزب توده ایران نسبت به دکتر مصدق و مبارزه سیاسی که در دوران پی‌ریزی استبداد پهلوی انجام داده و محرومیت‌هایی که در پیامد این مبارزه تحمل کرده بود، با دیده احترام نگاه می‌کردند. در همان اولین روزهای پس از سرنگونی رژیم پلیدی رضاخان، که امکان فعالیت‌های سیاسی آزاد در محدوده معینی به وجود آمده بود، تمام تلاش رهبری و مؤسسين حزب توده ایران در این جهت بود که با دکتر مصدق در يك جبهه وسیع ملی و آزادی‌خواه همکاری کنند. حتی از طرف مؤسسين حزب توده ایران به دکتر مصدق پیشنهاد شد که او رهبری چنین جبهه‌ای را برای تثبیت و تحکیم و گسترش آزادی‌های به دست آمده بر عهده بگیرد.

با این که دکتر مصدق این پیشنهاد را نپذیرفت: مع ذلک مناسبات حزب توده ایران و دکتر مصدق مناسبات نزدیکی بود. حزب توده ایران

دکتر مصدق را به عنوان يك رجل سياسى ملى، ولى محدود درچارچوب
تمايلات طبقاتى سرمايه‌داران و مالكان ملى به‌حساب مى‌آورد.
اختلاف نظر اساسى حزب توده ايران و دکتر مصدق از همان آغاز
تشدید فعالیت امپرياليسم تازه‌نفس آمريكا در ايران بر سر ارزشیابی از
این امپرياليسم بود.

دکتر مصدق همان ارزشیابی‌های کهنه را داشت، که قسمتی از آن
ریشه‌هایش به دوران انقلاب مشروطیت و جنگ اول جهانی کشیده می‌شد،
یعنی دورانی که کشور ما میدان تاخت و تاز و رقابت دو نیروی بزرگ
امپریالیستی، یعنی امپراتوری انگلستان از يك سو و تزاريسم روسیه، از
سوی دیگر بود.

تحولات عظیمی که در پایان جنگ اول جهانی، با پیروزی انقلاب
کبیر سوسیالیستی اکتبر در دنیا به وقوع پیوست و درپيامدهای آن یکی
از بزرگ‌ترین سنگرهای ارتجاع جهانی، یعنی تزاريسم روسیه، جای
خود را به يك رژیم انقلابی ضد امپریالیستی داده بود، رژیمی که تمام
نهادهای امپریالیستی روسیه تزاری را از بیخ و بن ریشه‌کن ساخته و برای
اولین بار در تاریخ بشر، پایه مناسب جدیدی را بین کشورها پی‌ریزی کرده
بود، به‌روی دکتر مصدق اثر چندانی نگذاشته بود.

دکتر مصدق برپایه جهان‌بینی طبقاتی خویش این واقعیت را درك
نمی‌کرد که خصوصیت استعماری و امپریالیستی ریشه طبقاتی دارد، نه
ریشه ملى و جغرافیایی. استعمار و امپریالیسم محصول نظام سرمايه‌داری
در جهان‌اند، خواه آلمانی باشد، خواه انگلیسی، خواه ژاپنی و یا آمریکایی.
دکتر مصدق فکر می‌کرد که خصوصیات امپریالیستی حتماً باید
وابسته باشد به استعمار شکل سابق، و از این‌رو عمیقاً معتقد بود که ایالات
متحده آمریکا، چون مانند انگلیس و یافرانسه، مستعمرات وسیعی در دنیا
نداشته است، پس دارای خصوصیات استعماری نیست.

دکتر مصدق عقیده داشت که آمریکا کشوری است آزادی‌خواه و
هوادار ملل محروم و مظلوم. این برداشت برای دکتر مصدق آن‌قدر
ریشه‌دار بود که تنها در دو سه ماهه اخیر دوران حکومتش حاضر شد
واقعیات کوبنده تاریخ را بپذیرد و دست‌چنایت کار امپریالیسم آمریکا

را در جریان توطئه‌ها و دسیسه‌ها برای تجدید بردگی مردم ایران ببینند. این اختلاف در ارزیابی درباره ماهیت و نقش و سیاست امپریالیسم آمریکا بین حزب توده ایران و دکتر مصدق، تاوقتی که سیاست آمریکا در ایران وارد مرحله حساس تعیین‌کننده‌ای نشده بود، نمی‌توانست مناسبات مثبتی را که بر اثر توافق دیدگاه‌های حزب و دکتر مصدق در زمینه مبارزه با نهادهای استبدادی و تأمین آزادی‌ها وجود داشت، تحت‌الشعاع قرار دهد. ولی در لحظه‌ای که سیاست امپریالیسم آمریکا به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در تجدید بردگی استعماری ملت وارد میدان عمل گردید، این اختلاف در ارزیابی به‌صورت یک عامل جدایی‌جدا درآمد.

ارزیابی نادرست دکتر مصدق در مورد امپریالیسم آمریکا، به‌انقلاب ضدامپریالیستی ملت صدمه جبران‌ناپذیر وارد ساخت و خود دکتر مصدق را به‌نیستی کشاند. حزب توده ایران هم بر اثر کم‌تجربگی و جوانی، بر پایه ارزیابی نادرست و غیر واقع‌بینانه از این ارزیابی نادرست دکتر مصدق اشتباه بزرگی مرتکب شد و نتوانست در یک مرحله مهم تاریخی معاصر میهن ما، آن‌طور که شایسته بود، نقش تاریخی خود را ایفا کند. این است واقعیت بدون هرگونه غرض تاریخ مناسبات حزب و دکتر مصدق. ببینیم رویدادها چگونه این واقعیت را تایید می‌کنند؟

۴. استراتژی امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی برای دوران پس از جنگ

پیش از جنگ جهانی دوم، ایران مانند سراسر جهان، غیر از کشور اتحاد شوروی، ملک طلق و بدون منازعه امپریالیست‌های جهان‌خوار بود. نظام غارت‌گری امپریالیست‌ها بر سراسر جهان، به‌استثنای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بدون چون و چرا فرمانروایی داشت. در ایران رژیم رضاخان، که به‌دست اربابان انگلیسی‌اش به‌وجود آمده بود، تمام خواست‌های امپریالیست‌ها را در این منطقه بسیار با اهمیت استراتژیک برای جهان امپریالیسم تأمین می‌کرد. هنگامی که منازعه داخلی غارت‌گران امپریالیستی و به‌ویژه منازعه

بین دو گروه غارت‌گر، یعنی آلمان و ژاپن و ایتالیا از یک سو و انگلیس و فرانسه و آمریکا و سایر دستیارانشان از سوی دیگر، به برخورد آشتی ناپذیر کشید، نازی‌های آلمان هیتلری گله‌های گرگ‌های تشنه به‌خون خود را در غرب و شرق، برای تسخیر جهان به حرکت درآوردند. رضا خان و نوچه‌هایش مانند متین‌دفتری‌ها، زاهدی‌ها و غیره، که احساس می‌کردند ارباب قدر قدرت تازه‌ای سربلند کرده و موضع ارباب کهنه متزلزل شده است، دست به نافرمانی زدند و همین باعث شد که مورد بی‌مهری ارباب‌های انگلیسی قرار گرفتند.

امپریالیسم آمریکا و انگلیس و فرانسه، که به‌تنهایی تاب مقاومت در مقابل رقیب تا دندان مسلح شده آلمانی و ژاپنی و همدستانشان را نداشتند، اجباراً به همکاری با کشور اتحاد شوروی، که یگانه پایگاه مقاومت علیه لشکرکشی جهانگیرانه فاشیستی بود، تن در دادند. یکی از نتایج این همکاری اجباری امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی با اتحاد شوروی این بود که در کشورما ایران، مواضع محکم و بلامنازع امپریالیست‌های انگلیسی متزلزل گردید. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها که به هیچ وجه آماده نبودند با تضعیف حاکمیت خود در ایران موافقت کنند، برای حفظ این حاکمیت به نیرنگ دور کردن رضاخان، که مورد کینه و نفرت همه مردم ایران بود، دست زدند تا به این ترتیب اساس سلطنت را از زیر ضربه بیرون آورند و پسر رضاخان را، برای ادامه سیاستی که رضاخان مأمور آن بود، نگه‌دارند.

سیاستمداران کهنه کار فراماسون وابسته به امپریالیسم انگلستان مانند فروغی، صدر، منصور، سهیلی و سیدضیاءالدین را هم برای انجام این نقشه شیطانی به خدمت گرفتند.

در تمام دوران چند ساله جنگ، استراتژی امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی این بود که در اولین فرصت، تمام آنچه را که موجب تزلزل در حاکمیت بی‌چون و چرای آنان شده، در ایران از بین ببرند و آرامش قبرستانی دوران رضاخان را دوباره در ایران برقرار سازند و ایران را باز هم به «جزیرهٔ ثبات شاهنشاهی» در منطقه بدل کنند...

یکی از دستاوردهای بزرگ تحولات دوران جنگ و به‌ویژه سال

های آخر جنگ که دوران درهم شکسته شدن امپریالیسم و حتی نازی ها و فاشیست ها و امپراطورپرستان ژاپنی بود گسترش فعالیت دموکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران بود.

مردم ایران از شرایط مساعد استثنایی ناتوانی نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی در ادامه اختناق سیاسی دوران رضاخان بهره گیری کردند و در شرایط دشوار دوران جنگ، با وجود حضور ارتش های آزادی کش انگلیس و آمریکا، که در همه جا از ارتجاع سیاه ایران، یعنی از فئودال ها و مالکان و سرمایه داران وابسته و خان های عشایر پشتیبانی می کردند، جنبش نیرومند ضد امپریالیستی و دموکراتیک را به وجود آوردند.

پیشرفت این جنبش نیرومند خلقی خاری بود در چشم امپریالیست ها و به همین جهت از همان آغاز پیدایش اولین نطفه هایش، یعنی سازمان جوان حزب توده ایران، مورد کین و بغض و ستیز وحشیانه ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفت.

باندهای سیاه ارتجاعی، با رنگ های فاشیستی و مذهبی مانند سومکا، دسته های سید ضیایی و... تنها برای مبارزه با حزب توده ایران مانند قارچ می رویدند.

به این ترتیب هدف استراتژیک امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی در منطقه کشور ما این بود که در اولین فرصت ایران را دوباره به میدان تسلط بی چون و چرای خود مبدل سازند. برای این کار لازم بود که مجموعه جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک را سرکوب کنند. برای رسیدن به این هدف ضروری بود که بیش از هر چیز نیرومندترین گردان این جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک، یعنی جنبش توده ای در هم شکسته شود.

حزب ما این استراتژی دشمنان ملت ایران را به خوبی تشخیص داد و می دید که هدف اولین و سهمگین ترین ضربه های ارتجاعی خواهد بود.

۳. توطئه سرکوب جنبش در آذربایجان و کردستان

اولین موج حمله امپریالیست ها و ارتجاع ایران برای تدارک نقشه

اساسی خود، متوجه آذربایجان و کردستان بود. در جریان مبارزات مردم ایران برای تأمین استقلال و آزادی، برای ریشه کن کردن تسلط استعماری امپریالیسم، آذربایجان و کردستان به صورت سنگرهای عمده مقاومت نیروهای مترقی جامعه درآمدند. جنبش های ملی و آزادی خواه در این دو استان، باقیام خود دست قدرت ارتجاعی شاهنشاهی را کوتاه کردند و آن حقوقی را برای مردم آذربایجان و کردستان تأمین کردند که پس از سی و سه سال امام خمینی، رهبر پر درایت انقلاب ایران، در پیام تاریخی خود برای این خلق ها و خلق های دیگر غیر فارس میهن ما، به حق دانستند و برآوردن آن را وعده دادند.

در سال ۱۳۲۵ که حمله امپریالیسم و ارتجاع ایران برای سرکوب جنبش های ملی و خلقی در آذربایجان و کردستان آغاز گردید، دنیا صورت دیگری داشت.

ایران اولین و تنها کشور «دنیای سوم»، دنیای استعمار زده، دنیای زیر سیطره امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی... بود که در آن جنبش نیرومند ضد امپریالیستی و خلقی و آزادی خواهانه توسعه کم نظیری پیدا کرده بود. در مقابل، امپریالیسم در مقیاس جهانی از شرایطی به طور بسی سابقه مساعد به سود خویش برخوردار بود. امپریالیسم از یک سو هنوز در همه جهان زیر سیطره اش فارغ از مقاومت خلق ها بود و از سوی دیگر امکانات عظیم اقتصادی و صنعتی و مادی و نظامی در اختیار داشت. امپریالیسم از تفوق عظیم داشتن انحصاری بمب اتمی و از مشکلات ناشی از جنگ و خرابی و کشتار بی سابقه آن در اتحاد شوروی و کشورهایی که در اروپای شرقی تازه از زیر سیطره انحصارهای سرمایه داری بیرون آمده بودند، برای تحکیم تسلط سیاسی و اقتصادی و نظامی خود در جهان بهره گیری می کرد.

کافی است یادآور شویم که جنگ تجاوزکارانه آلمان هیتلری تنها در اتحاد شوروی از میان دویست میلیون جمعیت، بیش از ۲۵ میلیون نفر کشته و ۲۵ میلیون نفر علیل جنگی به جای گذاشته بود. در لهستان از نزدیک به ۳۵ میلیون نفر سکنه، بیش از ۶ میلیون نفر و دریوگوسلاوی از ۱۵ میلیون جمعیت بیش از یک میلیون و نیم کشته شده بودند. اکثر

این کشته‌شدگان و معلولین را نیروهای جوان، نیروهای فعال در اقتصاد تشکیل می‌دادند. در اتحاد شوروی، اقتصاد بزرگ‌ترین قسمت رشد یافته مغرب کشور به کلی نابود شده و فلج گردیده بود. همه چیز با خاک یکسان شده بود.

خلاصه، جنبش ملی و دموکراتیک ایران، در شرایط بسیار دشواری از لحاظ جهانی، زیر ضربات سنگین امپریالیسم هار و خونخوار قرار گرفت. جنبش در آذربایجان و کردستان به خون کشیده شد و با بهجا گذاشتن ۲۵ هزار کشته و ده‌ها هزار زندانی، یکی از بزرگ‌ترین حرکات جنبش انقلابی میهن ما، که با اعتصاب تنباکو آغاز گردید، درهم شکسته شد. باکمال تأسف تنها حزب توده ایران - با وجود تحمل شدیدترین ضربات از طرف امپریالیسم و ارتجاع در ایران - از جنبش در آذربایجان و کردستان دفاع کرد و توطئه جنایت‌آمیز امپریالیسم و ارتجاع ایران را فاش کرد.

نیروهای دیگر، حتی آن بخشی که در دوران اوج جنبش پیش از آذرماه ۲۵، با آن همگام شده بودند، به جای دفاع از نیروهایی که زیر ضربه‌های خونبار ارتجاع لحام گسیخته و هار شده قرار گرفته بودند، جبهه عوض کردند، از موضع گیری گذشته استغفار کردند و حزب توده ایران را زیر ضربات شتاب‌گیرنده ارتجاع و امپریالیسم، در سنگر دفاع از آزادی و حقوق ملی تنها گذاشتند.

۴. حمله برای از بین بردن حزب توده ایران

پس از آذربایجان و کردستان، امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی تدارک حمله برای درهم شکستن سنگر حزب توده ایران را آغاز کردند. این حمله از دوسو تدارک دیده شد: اول کوشش کردند حزب توده ایران را به کمک مرتدان، تسلیم‌طلبان و سازشکاران، یعنی دارودسته خلیل‌ملکی از درون تسخیر کنند و به راه سازش و تسلیم به امپریالیسم بکشانند. این تلاش در مقابل مقاومت مبارزان وفادار توده‌ای، مبارزان راستین انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی و دموکراتیک ایران، با شکستی مفتضحانه پایان

یافت، حزب توده ایران از این نبرد هم سربلندیرون آمد و با تصفیه عناصر فرصت طلب، مرتد و تسلیم طلبان داروسته خلیل ملکی از پکسو و حادثه جویان و منفعت طلبان چپ نما ازسوی دیگر، محکم تر و مصمم تر برجای ماند.

شکست این تلاش، امپریالیسم و ارتجاع ایران را واداشت که حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کنند و از این راه امکان فعالیت آزادانه را از او بگیرند.

نقشه غیر قانونی کردن حزب توده ایران بخشی بود از نقشه وسیع تری برای تثبیت تسلط امپریالیستی بر سراسر زندگی اجتماعی، اقتصادی و نظامی و فرهنگی ایران. جزء دیگر فوری این نقشه، قانونی ساختن قرارداد واگذاری امتیاز منابع نفتی ایران به امپریالیسم انگلیس بود.

حزب توده ایران اولین سازمان سیاسی بود که ارتباط درونی این دو نقشه شیطانی را شناخت و افشا کرد. افشاگری حزب توده ایران در طول سال ۱۳۲۷ در مورد نقشه امپریالیستی برای تحکیم مواضع غارت گرانه اش در منابع نفتی کشور باعث شد که غیظ و کین امپریالیست ها و رژیم شاهنشاهی دست نشاندگان علیه حزب توده ایران تشدید گردد. ماه ها پیش از این که دولت شاه مخلوع حادثه تیراندازی دردانشگاه را بهانه قرار دهد و حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کند، حزب ما اسناد مشخص تدارک این حمله ارتجاعی را فاش کرد و همین فاش کردن ها انجام این نقشه را چند ماهی به تاخیر انداخت.

برای رهبری حزب ما دیگر مسلم شده بود که ارتجاع ایران در اولین فرصت ضربه قطعی را برای غیر قانونی کردن حزب ما وارد خواهد ساخت. ما بارها و بارها این توطئه را فاش کردیم و از سایر نیروهای ملی خواستیم که به حزب ما کمک کنند. ما به آن ها یادآوری کردیم که حمله به حزب توده ایران، حمله به آزادی همه مردم ایران است و اگر ارتجاع موفق شود حزب ما را از میدان مبارزه خارج سازد، به آسانی خواهد توانست سایر نیروهای مخالف خود را نیز قلع و قمع کند. ولی متأسفانه ندهای پی در پی حزب توده ایران برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری علیه رژیم جهنمی محمدرضای خائن گوش شنوایی پیدا

نکرد. ما به‌ویژه مکرراً به‌دکتر مصدق و یارانش مراجعه کردیم و از آن‌ها خواستیم که در مقابل این توطئه علیه حزب‌ما، از آزادی فعالیت حزب توده ایران دفاع کنند، ولی دکتر مصدق حاضر نشد گامی در این راه بردارد. حفظ دوستی با آمریکا برای دکتر مصدق، از دفاع از آزادی در ایران با اهمیت‌تر بود. دکتر مصدق این قدرت جهان‌خوار امپریالیستی را نمی‌شناخت و عقیده داشت که گویا این پلنگ درنده، مدافع منافع ملی ما در مقابل غارت‌گری‌های امپریالیسم انگلستان است.

بدین‌سان حزب ما در مبارزه تنها علیه جبهه متحد امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع سیاه ایران قرار گرفت، که از «بی‌طرفی» و «سکوت مخلوط با رضا»ی نیروهای ملی‌گرا بهره‌گیری می‌کردند.

رژیم سرسپرده شاه خائن حادثه تیراندازی دانشگاه را بهانه کرد و حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کرد. حزب توده ایران درست لحظه‌ای غیر قانونی اعلام شد که مهم‌ترین سنگر دفاع از منافع ملت ایران در زمینه منابع نفتی کشور، در مقابل نقشه‌های خطرناک امپریالیستی برای توسعه و تحکیم مبانی این غارت‌گری جنایت‌بار بود.

محاکمه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران، به‌محاکمه رژیم و شاه و دارودسته‌اش، به‌محاکمه شرکت غارت‌گر نفت انگلیس، به‌محاکمه امپریالیسم انگلستان و رژیم خائن حاکم بر ایران مبدل شد. بخش مهمی از دفاع دسته‌جمعی اعضای رهبری به‌زندان افتاده حزب‌ما، دسیسه امپریالیسم انگلیس و آمریکا و رژیم وابسته حاکم را در زمینه غارت منابع نفتی ایران فاش می‌کرد. اعضای رهبری و عده زیادی از فعالین حزب توده ایران به‌جرم دفاع از آزادی و استقلال ملی به‌زندان افتادند، محکوم شدند و به‌تبعید فرستاده شدند، ولی نه دکتر مصدق و نه یارانش لام تا کام صحبت نکردند. آن‌ها می‌دانستند که نقشه سرکوب جنبش توده‌ای، نقشه ساخته مشترک امپریالیسم آمریکا، امپریالیسم انگلیس و ارتجاع ایران است و شاید همین امر که امپریالیسم آمریکا مبتکر عمده و گرداننده این نقشه بود، دکتر مصدق و یارانش را واداشت که درباره این توطئه بزرگ ضد ملی و ضد آزادی امپریالیسم و ارتجاع ایران سکوت اختیار کنند و از این‌راه عملاً آب به‌آسیای دشمنان خودشان، دشمنان مجموعه جنبش ضد

امپریالیستی ملت ایران بریزند.

این بار هم این تجربه تاریخ به اثبات رسید که همیشه حمله به کمونیست ها، آغاز حمله به همه نیروهای ملی، آزادی خواه و خلقی است. رژیم های فاشیستی در کشورهای سرمایه داری رشد یافته و فاشیسم گرا در کشورهای «دنیای سوم»، همیشه حمله به آزادی و حقوق ملی و خلقی را از حمله به کمونیست ها، به عنوان پی گیرترین مبارزان ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع آغاز کرده و می کنند.

۵. اوج مبارزات ملی علیه غارت گری امپریالیسم انگلیس از منافع نفت جنوب ایران

علی رغم هم دسایس امپریالیسم آمریکا و انگلیس و سرسپردگی رژیمی که بر کشور ما تحمیل کرده بودند، تحت تاثیر تضادهای روزافزون درون جامعه ایران و همچنین تحت تأثیر عمیقی که در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم آلمان، در سراسر جهان به وجود آمده بود، جنبش ضد امپریالیستی در ایران روند تکاملی خود را دنبال کرد.

مبارزات ۸ ساله ضد امپریالیستی و دموکراتیک از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ اثر عمیق خود را در جامعه ایران باقی گذاشته بود. تلاش امپریالیسم انگلستان برای تحمیل قرارداد جدیدی برای غارت منابع نفتی ایران با مقاومت سخت مردم ایران روبرو شد و خیلی زود معلوم شد که با سرکوبی خونین جنبش خلق در آذربایجان و کردستان، با غیرقانونی کردن حزب توده ایران، مقاومت مردم ایران در مقابل دسایس امپریالیسم درهم شکسته نشده است، بلکه برعکس، با وجود ضربه ها، جنبش روبه گسترش می رود.

در آغاز این جنبش، ۳ جریان مشخص سیاسی مجموعه حرکات جنبش را تحت تأثیر قرار دادند:

جریان اول، این جریان ملی و خلقی بود، که همه نیروهای راستین ضد امپریالیستی را دربر می گرفت. این جریان گرچه در دوران اول دارای شعارهای گوناگونی بود، مانند «استیفای حقوق ملت ایران»، «پایان دادن به غارت گری شرکت غاصب نفت جنوب»، به طور عمده

در يك جهت عمل می‌کرد و آن تلاش برای تأمین حد اكثر حقوق ملت ایران بود که خواه ناخواه تنها در چارچوب بیرون آوردن منابع نفتی ایران از تسلط امپریالیسم انگلستان می‌توانست عملی گردد. این جریان طیف پهناوری از نیروهای گوناگون سیاسی، از نیروهای توده‌ای گرفته تا نیروهای ملی ضد امپریالیستی، یعنی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران ملی را دربر می‌گرفت.

جریان دوم را سرسپردگان شرکت نفت جنوب و امپریالیسم انگلستان تشکیل می‌دادند، که تقریباً به‌طور کامل قدرت حاکمه را، از دربار خائن پهلوی گرفته تا اکثریت مطلق نمایندگان مجلس و سنا و فرماندهان ارتش و گردانندگان دستگاه دولتی و فئودال‌ها و ملاکان و بخش مهمی از سرمایه‌داران وابسته به گروه جهانی استرلینگ را در بر می‌گرفت. این جریان می‌کوشید با نقشه‌های رنگارنگ، زنجیرهای تسلط غارت‌گرانه امپریالیسم انگلیس را، با قرارداد جدیدی برای چند ده سال دیگر، بردست و پای ملت ایران محکم کند.

جریان سوم، جریانی بود که سیاست امپریالیسم تازه‌نفس آمریکا به‌وجود آورده بود. امپریالیسم آمریکا، که بزرگ‌ترین قدرت در اردوگاه امپریالیستی بود و قدرتش پس از جنگ در مجموعه جهان امپریالیستی گسترش بی‌سابقه‌ای یافته بود و صاحب بزرگ‌ترین ماشین جنگی، نیرومندترین اقتصاد دنیای آن‌روز بود و تقریباً تمام ذخائر طلای دنیا را در کشور خود گرد آورده بود، خیلی طبیعی خواستار آن بود که این قدرت را وسیله تسلط کامل سیاسی و نظامی و اقتصادی خود بر سراسر جهان و به‌ویژه بر «دنیای سوم»، که بخش عمده آن را امپراطوری انگلستان و فرانسه در قبضه داشت، قرار دهد. ولی از آنجا که این تلاش آمریکا برای احراز مقام رهبری جهان سرمایه‌داری یا مقاومت امپریالیسم فرتوت انگلستان و فرانسه روبه‌رو می‌شد، امپریالیسم آمریکا می‌کوشید با تظاهر به‌پشتیبانی از جریانات ضد انگلیسی و ضد فرانسوی در کشورهای زیر سلطه این دو قدرت استعماری، مواضع این رقیبان را تضعیف کند و آنان را به‌عقب نشینی و پذیرش «رهبری» آمریکا وادارد.

البته آمریکا در هر جا که مواضع امپریالیسم انگلستان و فرانسه

به‌طور جدی به‌خطر می‌افتاد، از آنان به‌طور همه‌جانبه پشتیبانی می‌کرد، ولی در درجه اول می‌کوشید جای پای خود را محکم کند. چنین بود در هندوچین، چنین بود در خاور نزدیک و میانه (لبنان، سوریه، عراق، اردن و عربستان سعودی)، چنین بود در ایران به‌هنگام اوج جنبش ضدامپریالیستی و دموکراتیک سال ۱۳۲۵ (یعنی قیام آذربایجان و کردستان).

در دوران جنگ مسئله اهمیت مواد نفتی به‌عنوان مهم‌ترین منبع تهیه انرژی و یکی از مهم‌ترین مواد خام برای تولیدات صنعتی مسلم گردیده بود. این هم‌یک واقعیت بود که انبارهای ذخیره مواد نفتی ایالات متحده آمریکا و منابع دیگری که در «دنیا سوم»، در اختیار انحصارهای نفتی آمریکا بودند، در قیاس با احتیاجات اقتصاد در حال گسترش ایالات متحده محدود بود و مسئله دستیابی به منابع جدید نفت به‌صورت یکی از عمده‌ترین هدف‌های استراتژیک امپریالیسم آمریکا درآمد.

اما این عمده‌ترین منابع تقریباً به‌طور انحصاری در اختیار امپریالیسم انگلیس قرار داشت. نفت ایران و عراق و تمام منابع نفتی کشورهای ساحلی خلیج فارس که امروز به‌طور متوسط حدود ۷۵ درصد از تمام نفت دنیای امپریالیستی را تأمین می‌کند، یک‌جا در دست امپریالیسم انگلستان بود، آمریکا از این «نمد» ضخیم خواستار کلاهی بزرگ بود و انگلستان نمی‌خواست از این منبع عظیم غارت دست بردارد.

بدین‌سان جنگ پنهانی برای تصرف منابع نفتی خاور میانه و از جمله نفت ایران، بین این دو قدرت غارت‌گر جهانی آغاز گردید. در ایران، جریان آمریکایی سیاستش را بر این پایه گذاشت که گروه‌هایی را برای وارد آوردن فشار به امپریالیسم انگلیس تجهیز کند، آنان را در صفوف نیروهای راستین ضد امپریالیستی وارد سازد و رهبری جنبش را بدست گیرد و با در دست داشتن این برگ نیرومند برنده، رقیبان انگلیسی را به تسلیم و تقسیم منابع نفتی ایران وادار کند. برای این کار امپریالیسم آمریکا عمال خود را تجهیز کرد. گردانندگان این جریان خائنانه آمریکایی: زاهدی‌ها، مظفر بقایی‌ها، حسین مکی‌ها، حائری‌زاده‌ها، روزنامه‌نگاران طاغوتی مانند ملکی‌مدیر، ستاره، میراشرفی مدیر آتش و ... که همه بعدها قیافه واقعی خود را نشان دادند، میدان

داری این بازی سیاسی را به عهده گرفتند. یکی از مودیانۀ ترین بازی های امپریالیسم آمریکا این بود که توانست از همان آغاز اوج گیری جنبش ملی کردن صنایع نفت، این عناصر مزدور خود را در صف نیروهای ملی، که در اطراف دکتر مصدق قرارداداشتند، وارد کند و با دادن وسیع ترین امکان فعالیت سیاسی به آنان، در جریان مبارزه مردم ایران علیه امپریالیسم انگلیس، مواضع مستحکمی برای خود به دست آورد.

رهبری حزب توده ایران که از همان سال های جنگ دوم جهانی به نقش خطرناک تجاوزکار امپریالیسم آمریکا آشنا بود، این مانور مودیانۀ را خیلی زود شناخت و به درستی خطر آمریکا و هدف هایش را فاش کرد، عناصر شناخته شده وابسته به امپریالیسم آمریکا را در داخل جبهۀ ملی و در دولت مصدق افشا کرد و کوبید. متأسفانه در دوران کوتاهی، این ضربات متوجه تمام جبهه ملی و تمام کابینه مصدق شد و به مشی اتحاد نیروهای ملی زیان رسانید. ولی اصل سیاست حزب ما علیه امپریالیسم آمریکا و عمالش همواره درست و پی گیر بود.

۶. تأسیس جبهه ملی و ترکیب آن

دلائل مسلمی که موجب این اشتباه رهبری حزب توده ایران شد، همانا ترکیب اولیه مؤسسين جبهه ملی بود، که بین آن ها تعداد زیادی از عناصری وجود داشتند که برای حزب، ارتباط آن ها با امپریالیست های آمریکایی جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی گذاشت.

از میان ۱۹ نفر مؤسسين اولیه جبهه ملی، برای حزب توده ایران مسلم بود که دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، عمیدی نوری، احمد ملکی، جلالی نائینی و ارسلان خلعتبری سرپردگان به امپریالیسم آمریکا بودند. پشتیبانی کسانی مانند میراشرافی، مدیر روزنامه آتش، مفید فی الارض معدوم، از جبهۀ ملی، که جلسات مشترک گروه بالا با جاسوسان سفارت آمریکا در منزلش تشکیل می شد و ما از آن اطلاع داشتیم، رهبری حزب را در این زمینه پافشارت می کرد.

به‌ویژه این پافشاری وقتی شدیدتر می‌شد که رهبری حزب اطلاعات کاملی در دست داشت که دکتر مصدق از ارتباط این گروه با سفارت آمریکا کاملاً واقف است، ولی هرگز قدمی در راه جدا کردن خود از تحریکات این گروه بر نمی‌داشت و دم خروس را در جیب جبهه ملی باقی نگاه می‌داشت.

اعترافات احمد ملکی درباره ارتباط با سفارت آمریکا

برای این که این ادعاها را با دلائل پی‌ریزی کنیم، خوبست به اعترافات یکی از مؤسسين جبهه ملی، یعنی احمد ملکی، مدیر روزنامه ستاره، در کتابی که پس از کودتای خائنه ۲۸ مرداد، به نام تاریخچه جبهه ملی نوشته و آن را به شاه خائن و زاهدی مزدور «تقدیم» داشته است، مراجعه کنیم. وی درباره ارتباط با آمریکایی‌ها چنین می‌نویسد:

«برای اداره کردن امور تبلیغاتی مربوط به جبهه ملی کمیسیون‌های مخصوص تبلیغات جبهه ملی، به‌طوری که سابقاً به آن اشاره شد، هر هفته در منزل یکی از آقایان مدیران جراید وابسته به جبهه ملی تشکیل می‌گردید و در ضمن ناهار و مدتی که پس از صرف ناهار وقت کار موجود بود، نقشه‌های مربوط به انتشار اخبار و مقالات و طرز مبارزه با نمایندگان مختلف با فراکسیون جبهه ملی و جراید انگشت‌شماری که در آن وقت همکاری و معاضدت با خواسته‌های حقیقی جبهه که آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات و اصلاح قانون حکومت نظامی بود نمی‌نمودند، معین و مقرر می‌گردید و افراد این جلسات را آقایان دکتر فاطمی - دکتر بقایی - حسین مکی - حسن صدر - جلال نایینی و این جانب تشکیل می‌دادند. ولی کمیسیون سیاسی جبهه ملی فقط مرکب از آقایان حایری‌زاده - حسین فاطمی - حسین مکی - دکتر بقایی - جلالی نایینی و اینجانب تشکیل می‌شد که برای روشن شدن سیاست روز غالباً جلساتی داشته و آقای میراشرفی هم در این جلسات دعوت و شرکت می‌نمودند و به‌مناسبت قیام روزنامه آتش بر علیه دولت رزم‌آرا و تعقیب خواسته‌ها و اهداف اساسی جبهه ملی شرکت مدیر روزنامه آتش در این کمیسیون‌ها و ملاقات‌های سیاسی به‌نفع کلی جبهه ملی تمام می‌شد و علاوه بر این که در باغ صبا خانه

آقای میراشرافی با وسائل آبرومند آن در مقابل خارجیان که به این جلسات دعوت می‌شدند در اختیار کمیسیون سیاسی قرار می‌گرفت روزنامه آتش هم مبارزه بسیار موثر و آبرومندی در پیشرفت منویات جبهه ملی می‌نمود و چون از جراید پرتیراژ و سرمایه‌دار پایتخت بود اقداماتش مورد کمال استفاده قرار می‌گرفت.

... میهمانی‌های باغ‌صبا در منزل آقای میراشرافی شروع شد و آقای دکتر فاطمی مشغول فعالیت شدید گردید و شب اول آقایان ویلز مستشار سفارت آمریکا و آقای دیشر اتاشه مطبوعاتی سفارت بر حسب دعوت آقای فاطمی حضور پیدا کردند و علاوه بر اعضای کمیسیون مطبوعات و تبلیغات و سیاسی جبهه ملی این دو نفر هم در باغ صبا شرکت نموده پس از شام توضیحات مفصلی در اطراف هدف جبهه ملی و علت مخالفت آن با دولت‌ها داده شد و چون در عمل به‌مناسبت عدم آشنایی آقایان مزبور با زبان‌های فرانسه و فارسی اشکالاتی پیش آمد نمود، قرار شد برای جلسه بعد از آقای دکتر گرنی اتاشه فرهنگی سفارت که به زبان فارسی آشنایی کامل دارند نیز دعوت شده و توضیحات بیشتری به وسیله مشارالیه برای استحضار آقایان ویلز و دیشر داده شود.

شب معهود فرا رسید و علاوه بر آقایان مزبور آقای دکتر گرنی نیز در ضیافت باغ صبا حضور یافته و توضیحات همگی را با نهایت محبت برای آقایان ویلز و دیشر ترجمه نمودند و تقریباً مطالب و هدف کمیسیون سیاسی و مطبوعات جبهه ملی بر آنان روشن شد و همان شب این مطلب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون‌های دوستانه هفته‌ای یکبار ادامه یافته ولی هر شب در منزل یکی باشد و به همین مناسبت جلسات بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند.

خانم ویلز که فرانسه تقریباً زبان مادری ایشان می‌باشد کار ترجمه دکتر گرنی را تسهیل نموده و به زبان فرانسه بسیاری از محاورات بعمل می‌آمد و همچنین آقای دیشر هم چون اصلاً از اروپاییان قسمت شرقی و ایشان هم فرانسه خوب می‌دانستند بیشتر موجبات پیشرفت صحبت گردید و آقای دکتر بقبای راحتی و بدون واسطه مطالب را پرسیده و یا توضیح می‌دادند و البته به تدریج مذاکرات سیاسی به‌طور اعم جریان یافته از وضع

تشریح اهداف جبهه ملی به صورت مذاکره در اطراف مسائل سیاسی روز و سیاست داخلی و خارجی و نفت و مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای ملی تغییر یافته بود و چون در آن هنگام آقای دکتر بقایی سازمان جوانان ناظر در امر انتخابات را اداره می کردند همان اون فکر تشکیل يك حزب قوی به نام زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تبریزی که از اعضای فعال و موثر حزب سابق توده بود و بعداً به عنوان انشعاییون حزب مزبور را ترك نموده و علناً با آن مبارزه می نمود برای آقای دکتر بقایی ایجاد شد و شروع به پی ریزی حزب کرده و شب و روز فعالیت نموده و به این جهت در جلسات گاهی دیرتر حاضر می شدند ولی خودشان توضیح دادند که فعالیت زیاد حزبی باعث تاخیر گردیده است!!

آقای مکی هم توضیح می نمودند که بایستی آمریکا سیاست خود را با سیاست انگلیس در ایران مخلوط نکند و چون سیاست انگلیس در ایران بیشتر جنبه مداخله در امور را دارد و از دولت ها و حتی وزیران کابینه علناً حمایت می نمایند نبایستی این امر مورد قبول سیاست آمریکا قرار گیرد و جبهه ملی مخصوصاً این جلسات را تشکیل می دهد که این امور روشن شود و اجلاس این چند نفر آقایان با شما به دستور جبهه ملی نیست بلکه برای توضیح مطالب است که هم آقایان به روش کار جبهه آشنا شده و هم از خواسته های ملت ایران مسبوق گردند.

به هر حال جلسات مرتباً ادامه داشت و پس از پایان میهمانی آقای ویلنریک شب در هفته هم منزل آقای دیشر واقع در خیابان بهنوی و شبی هم خانه آقای دکتر گرنی واقع در خیابان شاهرضا رفته و پس از شام مذاکرات سیاسی به عمل می آمد و چون فصل تابستان و هوا نسبتاً گرم بود نوبت آقایان مکی و دکتر بقایی هم در باغ صبا میهمانی داده شد و آقای میراشرافی با نهایت میل بنابر تقاضای آقای دکتر فاطمی باغ خود را به اختیار دوستان گذاشته بودند.

پذیرایی های افراد کمیسیون سیاسی و تبلیغات جبهه ملی از افراد موثر سیاست خارجی (آمریکا و انگلیس) تقریباً صورت يك جلسه دوستانه هفتگی را به خود گرفته بود و در اثر همین رفت و آمدها بود که توهم این که جبهه ملی کمونیست و یا طرفدار حزب توده است به کلی از دماغ

خارجیان که در آن وقت بسیار موثر در دستگاه‌های دولتی بودند خارج گردید و تبلیغات حکومت رزم‌آرا خصوصا که جبهه ملی را دست نشانده توده‌ای‌ها قلمداد می‌نمود نقش بر آب ساخت.

نباید فراموش کرد که در همان ایام برخی از اعضای حزب توده که از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران از دستگاه‌های توده‌ای اخراج شده بودند مانند خلیل ملکی تبریزی - حسین خطیبی - حسین ملک - خامنه - دیوشلی و چند تن دیگر اطراف دکتر بقایی را در روزنامه شاهد احاطه کرده و چون به مناسبت مبارزه شدید شاهد با حکومت رزم‌آرا این روزنامه در میان مردم شهرتی یافته و آقایان مکی و حائری‌زاده در آن ایام چند روزی تک‌فروشی و توزیع روزنامه شاهد را عهده‌دار بودند، افراد شکست‌خورده از حزب توده به‌عنوان مختلف در هیئت تحریریه شاهد رسوخ یافته و تحت عنوان روزنامه‌های عطار و صفیر و غیره به‌جای شاهد منتشر گردیده و به‌قلم آنان مقالاتی در آن جراید و همچنین شاهد منتشر می‌گردید و چون دستگاه حکومت رزم‌آرا می‌دانستند که دکتر بقایی به‌هیچ‌وجه سابقه روزنامه‌نگاری نداشته ولی شاهد و جراید دیگری که به‌جای آن مرتب منتشر می‌شود اشخاصی را که از حزب توده اخراج شده بودند همکار بقایی معرفی کرده و به‌همین مناسبت جبهه ملی را هم وابسته به حزب توده و کمونیست‌ها به‌غلط و دروغ معرفی می‌کردند و تماس افراد جبهه ملی با آمریکایی‌ها و انگلیسی‌هایی مانند مستر پایمن - کلنل پای‌بوس و مستر فیلپ پرایس این شائبه و توهم را به‌کلی از بین برد و همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و از توجه آمریکایی‌ها نیز به‌لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها حداکثر استفاده را نموده و به‌تدریج از همان اوان دست به کار تأسیس حزب و ایجاد شعبه آن در شهرستان‌ها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو و تا این اواخر در دستگاه مصدق‌السلطنه استخدام جویدار و چاقوکش گردیدند و بدیهی است مبارزه‌های مسلحانه زحمتکشان با احزاب مخالف حکومت مصدق‌السلطنه در جلوی بهارستان و نقاط دیگر از همان تاریخ سرچشمه گرفته

و بتدریج پایه‌گذاری شده بود که شرح مفصل آن بمناسبت اقدامات جبهه ملی بعدها خواهد آمد.

پذیرایی منزل آقای دبیر وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا و خانمشان که در اوایل خیابان پهلوی بود قدری وسیع‌تر و جنبه رسمی‌تر به‌خود گرفته بود و همه مدعوین هفته که همان اعضای کمیسیون‌های تبلیغات و سیاسی جبهه ملی بودند، پس از شام گرد میزی نشسته و سرگرم مذاکرات سیاسی گردیدند.

آقای دکتر بقایی که به‌زبان فرانسه با خانم آقای دبیر سرگرم صحبت و از مشکلات کار و گرفتاری‌های روزنامه خود که حتی برای تحصیل آزادی اقدام به‌افتراق باهمسر خود نموده‌اند مذاکره می‌کردند در این جلسه توضیحاتی در اطراف طرز کار شبانه‌روزی خود داده و متذکر شدند که سازمان جوانان نظارت بر انتخابات با علاقه و اشتیاق فوق‌العاده کار می‌کنند و جوانانی که در خدمت این سازمان هستند روزها در کنار صندوق‌های انتخابات مواظب مردم هستند که تقلباتی در آرا و گرفتن تعرفه ننمایند و پس از پایان مراسم اخذ آرا در محل انجمن نظارت مرکزی در شمارش و لاک و مهر کردن صندوق‌های آرا غالباً تا صبح بیدار مانده برای جلوگیری از دستبرد رندان و تعویض آرا بیدار می‌مانند و هیچ توقعی ندارند و با نان خالی می‌سازند و اگر از منزل آقای دکتر مصدق‌السلطنه ناهار و شام برای این جوانان فرستاده نشود معلوم نیست سرنوشت گذران آنان با نان خالی چیست؟ و خلاصه این‌طور نتیجه گرفتند که حزب توده برای جراید وابسته به‌خود مرتباً کاغذهای لوله مجانی دریافت کرده و پول و اعتبارات کافی در اختیار دارد ولی سازمان‌های مبارزه با حزب توده از داشتن هر نوع اعتباری محروم و جراید ضدتوده هم با سرمایه‌های قلیل شخصی اداره شده قدرت استخدام نویسندگان موثر و در اختیار داشتن کاغذ کافی و چاپخانه ندارند و حتی یک اداره توزیع که جراید آن‌ها را محضاً توزیع نماید در اختیار خود ندارند و بدیهی است با این ترتیب با دولتی مثل دولت رژیم آرا که خود روسای حزب توده را فرار می‌دهد چگونه ممکن است در مقابل تبلیغات حاد و شدید حزب توده قد علم کرده و مبارزه نمود؟!

پر واضح است که طرح این مذاکرات خصوصا در محفل آمریکایی‌ها که چندان دلخوشی از رفتار کمونیست‌ها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتی سرمایه نقدی خویش را از کف می‌دهند بسیار موثر و دلنشین است و حالا که تازه فهمیده‌اند جبهه ملی نه تنها کمونیست نیست بلکه شدیداً با آن‌ها سر مبارزه را دارد استماع راه علاج کار و پیشنهادات مربوط به آن امر بسیار مورد علاقه‌شان قرار گرفته و موضوعی بکر و تازه می‌باشد و خصوصا وقتی این امر از دهان مردی بیرون می‌آید که از شدت علاقه برای خدمتگزاری بمردم و آزادی دموکراسی حتی زن خود را طلاق گفته باشد و شب و روز در انتظار نشریه‌ای با نداشتن وسائل اقدام نموده در مجلس با همه مبارزه کرده و از علاقه‌مندان و مومنین واقعی دکتر مصدق به‌دکتر مصدق و جبهه ملی معرفی شده باشد چندین بار از گفتار دیگران با این نوع منطق و استدلال موثرتر و با نفوذتر می‌باشد.

خلاصه دکتر بقایی ثابت کرد اصلاح این امور فقط در سایه ایجاد يك حزب قوی و مترقی امکان‌پذیر است و حزب هم همه می‌دانند بدون پول محال است رشد و توسعه پیدا کند. یا باید اشخاص مقتدری دست به کار تأسیس حزب شوند تا مردم به‌قصد استفاده از نفوذ و قدرت برای انجام حوائج دنیوی خود مراجعه نمایند یا پول نقد به‌حد کافی در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان رویین‌تن جوانی را به‌عضویت درآورده با پول از زور و قدرت عضلات آن‌ها استفاده نمود و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانیده و در مصاف با چاقو و سنگ آنان را از میدان بدر کرد و توضیح دادند با تجربتی که از عضویت در حزب دموکرات قوام السلطنه که در سایه همان حزب دست توده را به‌کلی باز کرد و باعث برگشت آذربایجان گردید (در آن موقع تا این‌درجه از قوام‌السلطنه فاصله نگرفته بودند) و همچنین رفاقت با جوانان تحصیل کرده و مطالعی که از حزب توده ایران اخراج شده‌اند به‌خوبی ممکن است حزبی در ایران علم نمود و هم مقاصد مشروع خود را برآورده ساخت و هم به‌اسم مبارزه با توده‌ای‌ها نقشه‌های سیاسی خود را ولو ضد دولت‌ها باشد عملی ساخت.

... چون وسایل تهیه چلوکباب در حصارک (کرج) مهیا نبود از

روز قبل من موجبات پذیرایی رافراهم کرده و از مدعوین محترم تقاضا کردم برای این که روز جمعه و تعطیل را بیشتر دور هم باشیم و مذاکرات سیاسی را برای بعد از ظهر بگذاریم از صبح زود تشریف فرما شوند تا قدری هم گردش و تماشا در اطراف حصارک نموده و از مناظر زیبای طبیعی استفاده و بازدید بنگاه آبرومند و سودمند رازی (لابراتوارها) را هم کرده و سپس بعد از صرف ناهار کمیسیون های دوستانه سیاسی خود را تشکیل دهیم.

خوشبختانه ساعت ده صبح روز جمعه همگی دوستان مرکب از آقایان میراشرافی، حایری زاده، مکی، بقایی، دکتر فاطمی، جلالی حضور به هم رسانیده و مقارن همین اوقات هم آقایان دیشر و بانو وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا و دکتر کرنی و خانم وابسته فرهنگی و ویلز و بانو مستشار مطبوعاتی و اطلاعات سفارت کبری به حصارک ورود نمودند و پس از اندکی گردش ناهار را در محیط دوستانه ای صرف نموده و افتخار پذیرایی به من دادند.

خوشبختانه چون همه مدعوین محترم از بنگاه رازی واقعاً راضی بودند موضوع تشکیل کمیسیون های سیاسی خود به خود منتفی گردید و پس از صرف ناهار به معیت برادر خانم من آقای دکتر کاوه معاون و آقای دکتر عزیز رفیعی ریاست محترم بنگاه رازی موسسات مختلف حصارک را بازدید و تماشا نمودند.

مقارن غروب که قرار شد به شهر مراجعت کنیم کمیسیون کوچکی تشکیل دادیم و تقریباً همگی اظهار عقیده نمودند که ما مطالعات لازم برای تشکیل حزب قوی و موثر به عمل آوردیم و چون آقای دکتر بقایی نخود داوطلب می باشند چه ضرری دارد که ایشان را از همه جهت کمک و یاری نمائیم که اقدام به تاسیس حزب نموده هم ملت ایران را از دست يك مشت توده ای بیگانه پرست نجات دهند و هم دولت ها را مجبور به اطاعت از قانون اساسی و احترام به قوانین مصوبه نمایند.

... مهمانی چلوکباب حصارک به این جا ختم شد که شخص دکتر بقایی با اعوان و انصارش مطالعاتی برای تشکیل حزب نموده و با کمک سازمان جوانان نظارت بر انتخابات جمعیت سیاسی تشکیل داده و جمعیت

خود را پس از اتخاذ وابسته به جبهه ملی معرفی نماید.

بدیهی است این فکر لازم بود در جلسه علنی جبهه ملی طرح و مورد تصویب کلیه اعضای جبهه قرار گیرد ولی بسیاری از آقایان هیئت موسس با هیئت مدیره جبهه ملی از این که احزاب خود را وابسته به جبهه ملی نشان دهند مخالف بودند و خصوصاً روزی این موضوع مورد بحث قرار گرفت و گفته شد که یکی از اعضای مؤسس جبهه ملی که با روزنامه خود در اجرای اهداف جبهه ملی بدون دریافت کوچکترین کمک و مساعدتی همکاری و معاضدت می نماید طرفدار شدید و جدی سیاست قوام السلطنه می باشد و به هیچ وجه از طرفداری قوام السلطنه دست نکشیده است پس ما نباید بگوییم حزب دموکرات آقای قوام السلطنه وابسته به جبهه ملی است یا آقای جلالی نایب طرفدار آقای آقا سید ضیاء الدین و خط مشی خود را موافق با خط مشی سیاسی معظم له معین نموده و در روزنامه کشور پشتیبانی می کند، ولی این امر مستلزم آن نیست که حزب اراده ملی را وابسته به جبهه بشناسیم.»

از این اعترافات یکی از مؤسسين جبهه ملی برمی آید که نه تنها گروه مهمی از پایه گذاران جبهه ملی از همان آغاز با سازمان های جاسوسی آمریکا در ارتباط بوده اند، بلکه حتی تشکیل حزب زحمتکشان مظفر بقایی و خلیل ملکی در چارچوب همین «همکاری» پایه گذاری شده، بودجه آن حزب از طرف آمریکایی ها تامین شد و هدف این حزب تنها دشمنی با حزب توده ایران - یگانه نیروی سیاسی افشاکننده امپریالیسم آمریکایی و همکاری کامل آن با امپریالیسم انگلیس بود، و غیرممکن ساختن همکاری حزب توده ایران با سایر نیروهای ضد امپریالیست بوده است.

دکتر مصدق و یاران او به خوبی از تمام این توطئه ها اطلاع داشتند و می دیدند که چگونه این توطئه گران زیر پوشش ایشان این سیاست خیانت کارانه را پیاده می کردند، ولی گاهی در راه خنثی کردن آن بر نمی داشتند.

حزب توده ایران از نقشه های شوم امپریالیسم آمریکا و از همه جریانات که در بالا آورده شد اطلاع داشت و سکوت تشویق آمیز دکتر مصدق را برای تحریکات دشمنانه باند مظفر بقایی و خلیل ملکی

و سایر عوامل سرسپرده به امپریالیسم آمریکا را دلیلی برای ارزیابی خود می‌دانست.

در زمان تشکیل جبهه ملی، اکثریت افراد رهبری حزب توده ایران در زندان بودند و تازه از تبعیدگاه‌ها به تهران منتقل شده بودند. این دوری نسبتاً طولانی از زندگی حاد سیاسی هم یکی از دلایل دیگر تقویت کننده این ارزیابی اشتباه‌آمیز درباره دکتر مصدق و هواداران صدیقش بود. باید گفت که از همان آغاز فعالیت جبهه ملی، بین گروهی از فعالین حزب در خارج از زندان و افراد رهبری حزب در زندان، بر سر ارزیابی درباره دکتر مصدق اختلاف نظر پیدا شد، ولی به علت اعتبار و حیثیتی که برای رهبران زندانی، در پیامد گرفتاری و محاکمات و دفاعیات و پایداریشان پیدا شده بود، و به آن علت که حزب نه تنها در دوران پیش از حکومت دکتر مصدق، بلکه حتی پس از روی کار آمدن دکتر مصدق از امکانات فعالیت و زندگی عادی علنی محروم بود، این موضع گیری‌های درست فعالین حزب نتوانست ارزیابی نادرست رهبری حزب را، چه در زندان و چه برای مدتی پس از فرار از زندان، تغییر دهد.

۷. درباره ملی کردن صنایع نفت

بر پایه همان برداشت، رهبری حزب توده ایران همه چیز جبهه ملی را با سوءظن ارتباط با امپریالیسم آمریکا ارزیابی می‌کرد، و از آن جمله بود شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور. مسلم بود که امپریالیسم آمریکا از دیرزمانی در تلاش بود که منابع تازه‌ای از نفت به دست آورد. هنوز منابع عظیم نفت عربستان سعودی و ساحل جنوبی خلیج فارس در ابعاد کنونی اکتشاف نشده بود. براساس همین کوشش بود که دولت آمریکا در سال ۱۳۲۲، با دولت مزدور و خائن ساعد مراغه‌ای، با تأیید دولت انگلیس، برای انعقاد قراردادی برای اکتشاف و بهره‌برداری نفت احتمالی موجود در مناطق وسیعی از ایران با دولت ایران وارد بند و بست مخفیانه شد. تصویب این قرارداد براه اقدام متقابل اتحاد شوروی خنثی گردید. دکتر مصدق در نامه‌ای که در

این باره بهسفير اتحاد شوروی نوشته بود، ارزیابی زیرین را درباره مناسبات ایران و آمریکا و شوروی داده بود:

«در جله ۹۹ مردادماه ۱۳۳۳ که بهطور ناگهانی دولت برای سوال بعضی از نمایندگان راجع به مذاکرات امتیاز نفت با شرکت‌های آمریکایی به مجلس آمد، یکی از اعضای فراکسیون توده چنین اظهار نمود:

«بند و رفتیم با دادن امتیاز به دولت‌های خارجی بهطور کلی مخالفیم. همان‌طور که ملت ایران توانست راه‌آهن خود را احداث کند، یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج نماییم.»

چون این بیانات مطابق فکر من بود، لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستدلاً در مجلس بیان نمایم. بنابراین مشغول تهیه لایحه‌ای شدم برای این که هروقت پیشنهاد امتیاز شرکت‌های آمریکایی در مجلس مطرح شود، از آن استفاده نمایم. خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکایی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و فرصتی به‌دست نیامد که نظریات خود را در موضع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکت‌های آمریکایی بیان نمایم... و چون معتقدم که اتحاد شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است، میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و این‌جانب از نظر مخالف نظریاتی اظهار نمایم. این بود که برای جلوگیری از چنین حمله‌ای، در جله هفتم آبان ۱۳۳۳ مجلس شورای ملی، نطق خود را ایراد نمودم و برای این که راهی برای مذاکره باز شود، طرحی اتخاذ و خاطر نشان نمودم که مخازن نفتی ما، بدون این که امتیازی داده شود، مورد استفاده صنایع شوروی واقع گردد.»

در نامه دکتر مصدق بهسفير اتحاد شوروی سپس گفته می‌شود:

«جناب آقای سفير، امیدوارم که تفهمید من به مقام و موقعیت دولت شما علاقه‌مندم. علاقه من به موفقیت دولت شما از نظر مصالح ایران است و چنان که در مجلس علناً اظهار داشتم، گذشته شما ثابت کرده است که هروقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غائب شده است، روزگار ایران تباہ شده است...»

در آن دوران که شعار همه نیروهای دیگر، در مبارزه‌ای که اوج می‌گرفت، دور «استیفای» حقوق ملت ایران از شرکت نفت جنوب دور می‌زد، حزب توده ایران به‌لزوم کوتاه کردن دست غاصب شرکت نفت انگلیس از منابع نفت ایران تکیه می‌کرد و آن‌را یگانه راه قطعی تأمین حقوق ملی ما می‌دانست. واقعیت هم این است که محتوی شعار کوتاه کردن

دست غاصب شرکت نفت جنوب با ملی کردن صنایع نفت در آن تاریخ عملاً یکی بود، زیرا همه ثروت‌های زیرزمینی استخراج شده در ایران به‌طور عادی در تملک دولت، یعنی ملی بودند. آنچه ملی نبود وطنی امتیازی به‌فارت گران انگلیسی واگذار شده بود، همان منابع و صنایع نفت جنوب، یعنی موضوع قرارداد داری بود، که به‌دست رضاخان و به‌کارگردانی تقی‌زاده، در سال ۱۹۳۳ تمدید و تأیید شده بود.

با داشتن آن سوابق درباره تلاش امپریالیست‌های آمریکایی برای تصاحب تمام نفت ایران و با «دم خروس‌های» عده‌ای از مؤسین جبهه ملی در ارتباط با سفارت آمریکا، حزب توده ایران طرح شعار ملی شدن نفت در «سراسر ایران» را يك توطئه‌ای ارزیابی کرد که هدفش پیدا کردن راه جدیدی برای واگذاری منابع نفتی سراسر ایران به انحصارهای نفت‌خوار آمریکایی بود. این اشتباه هم جزئی بود از اشتباه اساسی رهبری حزب در باره یکی دانستن جناح ملی جبهه ملی، یعنی دکتر مصدق و یارانش، با جناح آمریکایی جبهه ملی، یعنی بقایی، مکی، ملکی و عییدی نوری و همه داروستان‌های که بعداً به‌صوف کودتاچیان ۲۸ مرداد پیوستند.

۸. تشکیل دولت دکتر مصدق

با روی کار آمدن دولت دکتر مصدق و روشن‌تر شدن ویژگی‌های سیاست او، اختلاف‌نظر در رهبری حزب توده ایران در زمینه ارزیابی موقعیت پراهمیت دکتر مصدق شدید شد درعین اینکه اکثریت هیئت اجراییه، علی‌رغم واقعیات، لجوجانه در ارزیابی نادرست گذشته پافشاری می‌کرد، اقلیتی مصرانه خواستار تجدیدنظر در آن ارزیابی نادرست و پشتیبانی از سیاست دکتر مصدق بود. ولی این برخورد بر پایه لزوم رعایت اصول سازمانی حزب، که بر پایه تبعیت اقلیت از اکثریت قرار داشت، بازتابی خارج از رهبری پیدا نکرد.

اکثریت هیئت اجراییه ارزیابی خود را به‌ویژه براساس جنبه‌های ارتجاعی سیاست دکتر مصدق، پس از تشکیل دولت، پی‌ریزی می‌کرد. واقعیت هم این بود که دکتر مصدق در زمینه سیاست داخلی و در زمینه

مبارزه برای محدود کردن فعالیت‌های خرابکارانه امپریالیسم آمریکا، که رشته‌های مهمی از حیات سیاسی و نظامی و اقتصادی ایران را با جاسوسان خود به نام کارشناسان نظامی و اصل ۴ ترومن و غیره قبضه کرده بود، هیچ گونه اقدامی نمی‌کرد.

دولت دکتر مصدق حزب توده ایران را زیر فشار غیرقانونی بودن نگه داشته بود و در همین حال میدان را برای فعالیت همه گروه‌های ضد انقلابی، مانند حزب آمریکایی زحمتکشان مظهر بقایی و خلیل ملکی، سومکا و همه گروه‌های دیگری که به نام اسلام تنها برای مبارزه علیه حزب توده ایران به وجود آمده بودند، مطلقا باز گذاشته بود.

دولت دکتر مصدق، برای مطمئن ساختن آمریکایی‌ها، کسانی از سرشناس‌ترین جاسوسان آمریکایی مانند سرلشکر زاهدی و بوشهری را در دولت خود راه داده بود و ارتش را در اختیار شاه مخلوع و جاسوسان آمریکایی باقی گذاشته بود.

در مقابل این استدلال‌ات اکثریت رهبری حزب توده ایران، اقلیت این‌طور استدلال می‌کرد که با وجود این ضعف‌ها و جنبه‌های محافظه کارانه و سازشکارانه و اعتقاد مصدق به کمک آمریکا، او در مواضع صادقانه ضد امپریالیستی قرار گرفته و باید از این موضع گیری او، علی‌رغم همه ضعف‌ها و کمبودهای سیاسی، پشتیبانی کرد.

این اختلاف به‌ویژه در ارزیابی حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۵ به شدت بروز کرد. اکثریت (۵ نفر از ۸ نفر) کشتار مردم را یک توطئه از طرف دکتر مصدق، که گویا در صدد سازش با امپریالیسم آمریکا و انگلیس بود، ارزیابی کرد و تمام حملات خود را علیه دکتر مصدق متوجه ساخت. در حالی که اقلیت رهبری (۳ نفر از ۸ نفر) عقیده داشت که این توطئه‌ای است از طرف دربار و امپریالیسم آمریکا علیه دکتر مصدق با هدف سرنگون ساختن او.

این اختلاف نظر در ارزیابی نسبت به دکتر مصدق در میان افراد رهبری حزب در مهاجرت هم وجود داشت و در آنجا هم اقلیتی در جهت لزوم تجدید نظر در ارزیابی نسبت به دکتر مصدق در برابر اکثریتی، که ارزیابی رسمی حزب را تایید می‌کرد، قرار داشت.

تجربه دردناك مبارزات سال‌های ۳۵-۳۱ لازم بود تا آن که اکثریت رهبری حزب توده ایران بالاخره در آستانه تدارك کودتای امپریالیستی شاه - قوام، در تیرماه ۱۳۳۱، به اشتباه خود پی‌برد و در جهت تصحیح موضع‌گیری حزب گام گذارد.

در فاصله بین ۳۵ تیر ۱۳۳۱ و مرداد ۱۳۳۲، صرف‌نظر از برخی کمبودها در آغاز این دوران، حزب توده ایران بر پشتیبانی خود ازدکتر مصدق روزبه‌روز می‌افزود، در عین این که ضعف‌های جدی سیاست او را در مقابله با ضد انقلاب، با سرسپردگان امپریالیسم، با پی‌گیری و به‌طور جدی متذکر می‌گردید.

مسلم است که بلافاصله پس از شکست کودتای ۳۵م تیرماه شاه - قوام، امپریالیست‌ها ساکت‌نشدند و با تمام‌قوا برای تدارك کودتای نظامی جدیدی دست‌به‌کار شدند.

توطئه کودتای شهریورماه ۱۳۳۱ تنها بر اثر بیداری حزب توده ایران، که با کمک شاخه افسری خود از توطئه خبردار شده بود، خنثی گردید. و این در حالی بود که دولت دکتر مصدق فشار روی حزب ما را پس از ۳۵ تیر باز هم زیادتر کرده و روزنامه بسوی آینده، به‌علت افشاگری علیه خیانت دربار پهلوی، توقیف شده بود.

در ۱۶ شهریورماه ۱۳۳۱، حزب توده ایران در روزنامه رزم‌آوران که به‌جای «بسوی آینده» - که به‌علت پافشاری در افشای گردانندگان توطئه ۳۵ تیر، یعنی دربار و امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی، از طرف دولت دکتر مصدق توقیف شده بود - منتشر می‌گردید، توطئه کودتای دربار و ارتش را افشا کرد و نوشت:

«طبق اطلاع موقت در روز ۱۲ شهریور به‌گردان تندرbot و هاروارد و تیپ شکاری دستور داده‌اند که هواپیماها را به‌فوریت برای يك مأموریت آماده نمایند و مانویل لازم را بسته‌بندی کنند. پرسنل این هواپیماها نیز روز بعد تعیین و ۶ تندرbot و چهار هاریکن حاضر به‌عمل گردیده و از جهت تیراندازی و بمب آماده شده، از تهران به‌سوی یکی از شهرستان‌ها پرواز کرده‌اند تا در روز کودتا از دسترس مردم تهران خارج باشند و بتوانند بر فراز تهران پرواز نموده و مردم قهرمان تهران را بمباران کنند.»

همان روزنامه، روز بعد، خطاب به سربازان و افسران و درجداران

«سربازان، گروهبانان، درجه‌داران، افسران شرافتمند ارتش، اسلحه‌ای را که در اختیار دارید، برای سرما و گرما نیست، برای این نیست که به فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی فرزندان قهرمان و میهن‌پرست به کار رود، بلکه برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تار و مار کردن دشمنان ملت ایران است. شما می‌توانید و باید توطئه کودتا را به جنگ ضد عمل کودتا مبدل سازید.»

دولت دکتر مصدق ابتدا این هشدار را با بی‌اعتنایی تلقی کرد. اما جریان حوادث درستی پیشگویی حزب توده ایران را تایید کرد. سخنگوی دولت، روز ۲۱ مهرماه به‌اشاره به کشف توطئه کودتا اظهار داشت:

«چون گزارش‌هایی از عملیات سرلشگر بازنشته عبدالحمین حجازی و برادران رشیدیان رسیده بود که به معیت آقای سرلشگر زاهدی و بعضی افراد دیگری که دارای مصونیت پارلمانی هستند، به نفع يك سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک می‌باشند، نامبردگان که مصونیت پارلمانی نداشتند، امروز صبح از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به زندان شهربانی تحویل گردیدند.»

جلسات کودتاچیان در منزل سرلشگر زاهدی، با شرکت ۷ تن از سناتورهای و چهار نماینده مجلس و عده‌ای از افسران ارتش، مانند سرلشگر حجازی، سرتیپ آریانا و دیگران تشکیل می‌شد. این‌ها با سفارت انگلیس و آمریکا در ارتباط مستقیم بودند. شاخه دیگر کودتاچیان با شرکت سید ضیاءالدین طباطبائی سرجاسوس امپریالیسم در ایران، علم، زاهدی و میدلتون، کاردار سفارت انگلیس در خانه سناتور خواجه‌نوری فعالیت می‌کرد.

باوجود این توطئه و اعتراف بازداشت‌شدگان به این‌که از رکن دوم و دربار کمک مالی می‌گرفته‌اند، دولت دکتر مصدق هیچ اقدامی اساسی برای سرکوب و ریشه‌کن کردن این توطئه و جلوگیری از توطئه‌های بعدی انجام نداد. با این‌که دخالت مستقیم امپریالیسم آمریکا در این توطئه مسلم بود، دکتر مصدق، در گزارش مورخه ۲۴ مهرماه خود، که برای قرائت در مجلس آماده کرده بود و به علت حاضر نشدن اکثریت با مردم در میان گذاشت، حاضر نشد آمریکا را به عنوان یکی از عاملین کودتا نام‌برد، او در این گزارش تنها انگلستان را نام‌برد و گفت:

«جنش ملی ایران از روز اول با کارشکنی و تحریکات عوامل شرکت سابق

و دولت انگلیس در داخل و خارج کشور روبرو گردید»

در تمام این گزارش مفصل، که علیه دخالت‌های دولت انگلیس تهیه شده بود، حتی يك بارهم نامی از امپریالیسم آمریکا، به‌عنوان متحد انگلستان برده نشده است.

البته دکتر مصدق در این روز به‌يك اقدام جسورانه تاریخی دست زد و قطع رابطه سیاسی با انگلستان را مطرح کرد، ولی با کمال تأسف با این اقدام مار امپریالیسم را تنها زخمی کرد و مار زخم‌خورده رابه صورت سفارت امپریالیسم آمریکا، کارشناسان نظامی آمریکا - که ارتش و ژاندارمری و پلیس ایران را در جنگ خود داشتند - و جانوسان اصل ۴ ترومن آمریکا، به‌صورت دربار و همه وابستگانش، به‌صورت گروه‌های خطرناک سیاسی وابسته به آمریکا، یعنی بقایای ها، مکی ها، میراشرافی ها، خلیل ملکی ها، سومکایی ها، سیدضیاء ها و... باقی گذاشت و تنها فشار را روی حزب توده ایران افزود و لجوجانه از دادن امکان فعالیت آزاد قانونی به حزب توده ایران سرباز زد، با این که محاکم دادگستری دولت خود او، تصمیمات سال ۱۳۲۷ دولت را دائر به‌غیرقانونی اعلام کردن حزب توده ایران و محکومیت رهبرانش، با تمام صراحت غیر قانونی و همه احکام صادره از سوی دادگاه‌های نظامی علیه حزب توده ایران را کان‌لم‌یکن و بدون اعتبار اعلام کرده بود.

هراندازه دکتر مصدق در پافشاری در راه عدم پذیرش شرایط تحمیلی امپریالیسم انگلستان، که دیگر به‌طور روشن از طرف آمریکایی ها مورد حمایت علنی قرار گرفته بود، پی گیر بود، به‌همان اندازه در مبارزه برای خنثی ساختن دیسه‌های ۳ دشمن جنبش ملی، یعنی آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران، به رهبری سیای امریکا و کارگزاران دربار خائن پهلوی، سستی و عدم قاطعیت نشان می‌داد. کودتاچیان با آزادی و اطمینان خاطر از این که دکتر مصدق هیچ اقدام جدی علیه آنان نخواهد کرد، مشغول تدارك يك توطئه پس از دیگری بودند و هیئت مستشاران آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و سفارت آمریکا تقریباً علنی این توطئه ها را رهبری می کردند.

دکتر مصدق باز هم امید داشت که امپریالیسم آمریکا را از انگلستان

جدا کند و به حمایت از انقلاب ایران وادار سازد. حتی خیانت روشن آن عده از مؤسسين و اعضای جبهه ملی، که با آمریکایی‌ها در ارتباط بودند، یعنی دارو دسته بقایی، مکی، حائری‌زاده و انصارشان، هم کافی نبود که دکتر مصدق را به تغییر بنیادی موضع گیریش در سیاست داخلی و خارجی متقاعد سازد.

حزب توده ایران در میان دسته‌های ارتشی تدارک بیننده کودتا افراد معدودی را داشت که می‌توانستند بسیاری از نقشه‌های کودتاجیان را به موقع به حزب اطلاع دهند. این رفقا خدمات گرانبهای برای فاش ساختن چندین توطئه کودتایی و جلوگیری از آن‌ها نشان دادند. ولی با کمال تأسف دستگاه اجرایی دکتر مصدق، چه در ارتش و سایر نیروهای نظامی وجه در مجموعه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، کاملاً در دست عناصر وابسته به دربار و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود. هیچ گونه تعفیه جدی در این دستگاه عظیم به وجود نیامده بود. درست است که هواداران دکتر مصدق عده‌ای از مقامات بالایی ارتش و دولت را اشغال کرده بودند. ولی درباره بسیاری از این هواداران نیم‌بند، دکتر مصدق می‌توانست بگوید: «با داشتن چنین دوستانی هیچ احتیاجی به دشمن نداریم!» این «هواداران»، در دورانی که توطئه‌های امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی هر روز وقیحانه‌تر و عریان‌تر می‌شد و همکاری دربار و تمام ارتجاع ایران با این توطئه‌ها علنی‌تر می‌گردید، هیچ وظیفه دیگری برای خود قائل نبودند جز این که با کمک همان دستگاه جهنمی درباری، در هم‌جا اعضا و هواداران حزب مارا، که در این مرحله پی‌گیرترین هوا-داران و پشتیبانان مواضع ضد امپریالیستی دکتر مصدق بودند، شناسایی و از پست‌های حساس برکنار کنند. روزنامه‌هایی که نظرات حزب را منعکس می‌کردند و توطئه‌های خیانت‌آمیز دربار را افشا می‌نمودند، یکی پس از دیگری به وسیله حکومت نظامی دکتر مصدق توقیف می‌شدند. مبارزان حزب ما، که با پی‌گیری توطئه‌های دربار را فاش می‌کردند و می‌کوشیدند مردم را از خطر کودتا برحذر دارند، چپ و راست به وسیله مأمورین پلیس و فرمانداری نظامی، که اکثراً از گماشتگان دربار بودند، بازداشت می‌شدند. گروه‌های وابسته به ضدانقلاب، باند چاقو‌کشان حزب

زحمتکشان بقایی، که داستان بوجود آمدن و هدف‌هایشان در ارتباط با سفارت امریکا قبل‌آوردی شد، نیروی سومی‌های خلیل ملکی، سومکایی‌ها و چاقوکشان مزدور سفارت امریکا، یعنی همان باند شعبان بی‌مخ‌ها، کار دیگری نداشتند جز تحریک و دسیسه علیه فعالیت سیاسی حزب توده ایران. تظاهرات حزب توده ایران، که همگی در جهت افشای توطئه‌های امریکا و انگلیس و دربار بود، تقریباً بدون استثنا مورد تجاوز خونین این باندها قرار می‌گرفت.

حتی توطئه آشکار انگلیسی-آمریکایی-درباری ۹ اسفند ۱۳۳۱ هم، که طی آن قتل ردیلانه دکتر مصدق و یاران باوفایش طرح‌ریزی شده بود، کافی نبود که دکتر مصدق را درباره خطری که هم شخص او و هم مجموعه جنبش تاریخی ملت ایران را تهدید می‌کرد، در همه ابعادش ارزیابی کند و از آن نتیجه‌گیری نماید.

برای حزب ما، توطئه ۹ اسفند جدی‌ترین ناقوس خطر بود و ما دیگر تردید نداشتیم که جبهه متحد همه نیروهای دشمن تصمیم‌آفرین خود را گرفته و هر لحظه باید در انتظار ضربه تازه‌ای بود. ابتکار عمل در این زمینه در دست امپریالیست‌ها و کارگزارانشان بود.

توطئه ربودن و قتل سرلشکر محمود افشارطوس، رئیس شهربانی دکتر مصدق، به وسیله باند جنایت‌کار آمریکایی و درباری با شرکت مظفر بقایی، سرلشکر زاهدی به روشنی مشخص می‌کرد که کودتاچیان می‌کوشند اطراف مصدق را از کلیه عناصری که برای آنان نامطمئن بودند، خالی کنند.

این توطئه فاش شد و دقیقاً معلوم شد که چه دست‌هایی در پشت آن بودند. عاملان مستقیم این جنایت بازداشت شدند.

تمام درخواست‌ها و فریادهای حزب ما دائر به محاکمه و مجازات شدید این جانینان، که می‌توانست ضربه‌ای جدی علیه مرکز توطئه باشد، از طرف دکتر مصدق بی‌پاسخ ماند. درست مثل این که چشم و گوش دکتر مصدق در این جهت، یعنی در جهت دیدن خطر کودتا و شنیدن برحذر باش‌ها به کلی از کار ایستاده بود.

هر روز که به ۲۸ مرداد نزدیک تر می شدیم، آثار و نمونه های شدت یافتن خطر زیادتر می شد، و به همان تناسب هم، صدای بیدارباش ها و هشدار باش های حزب ما رساتر می گردید.

در رهبری حزب توده ایران، شناخت درست از ماهیت سیاست دکتر مصدق و لزوم پشتیبانی همه جانبه از این سیاست، که دارای ماهیت ضد امپریالیستی بود، مورد تأیید همه قرار گرفته بود.

حزب توده ایران با اطلاع و حساب دقیق از امکانات نیروهای خودی و نیروهای دشمن (دربار و ارتش گوش به فرمانش همه عمال امپریالیست های امریکا و انگلیس، همه مرتجعین یعنی طبقات حاکمه کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و بخصوص بخش جدا شده از جبهه ملی) به این نتیجه رسیده بود که جلوگیری از کودتا تنها و تنها در صورت اتحاد و همکاری همه جانبه همه نیروهای ضد امپریالیستی، یعنی نیروهای توده ای و دکتر مصدق و هواداران راستین او امکان پذیر است. تنها چنین اتحادی می توانست قشرهای وسیع مردم را برای مقابله همه جانبه علیه دسایس امپریالیست ها و دربار تجهیز کند.

به همین جهت هم حزب توده ایران همواره از مردم دعوت می کرد که برای مقابله با کودتا آماده شوند. ولی از طرف دولت دکتر مصدق و همه گروه های وابسته به جبهه ملی، درست در جهت عکس حزب ما عمل می کردند و بد جای نشان دادن جهت خطر اصلی، تنها به تحریک علیه حزب ما می پرداختند. تمام انتشارات حزب ما و گروه های وابسته به جبهه ملی در ماه های فروردین تا مرداد ۱۳۳۲ شاهد این واقعیت است.

درست به همین علت است که مخالفان و دشمنان حزب توده ایران، در تمام ادعاهایی که در زمینه فعالیت حزب ما در دوران حکومت دکتر مصدق دارند، برای این دوران، یعنی دوران حادث شدن دسیسه های امپریالیسم، دربار و سرسپردگانش، دوران تدارک و انجام کودتای نافرجام ۹ اسفند، در ارتباط با صحنه سازی مسافرت شاه مخلوع تا ۲۸ مرداد، نمی توانند حتی یک نمونه کوچک هم علیه سیاست و موضع گیری حزب ما در پشتیبانی

۱۵. رویدادهای روزهای آخر مردادماه ۱۳۳۲ - کودتای

۲۸ مرداد

پس از رویداد ۳۵ تیر، آخر شهریور و ۹ اسفند ۱۳۳۱، و به‌ویژه پس از دزدیدن و قتل افشارطوس و اظهار صریح رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا، آیزنهاور، که با کمال وقاحت اعلام کرد:

«گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان فائق آید و خود را از آن خلاص سازد. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می‌برد.

تمام این اوضاع آن صفحات برای آمریکا شوم و نحس است. زیرا اگر دنیا این نقاط را از دست بدهد چگونه می‌تواند امپراطوری ثروتمند اندونزی را نگاه دارد.

در این صورت ملاحظه می‌کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد و دیر یا زود بایستی مسدود گردد و ما مصمم به این کار هستیم.» بدین‌سان دیگر مسلم بود که تدارک کودتا با تمام امکانات امپریالیسم جریان است و هر شب می‌توان در انتظار آن بود.

روز ۱۸ مرداد، حزب توده ایران هشدار داد که جبهه متحدی از شریرترین دشمنان ملت به‌وجود آمده و دربار و سفارت آمریکا مرکز توطئه‌ای هستند که هدفش برانداختن دولت است.

حزب ما در میان نظامیان هوادار رژیم شاه مخلوع که مأمور تدارک کودتا بودند، هواداران شناخته نشده‌ای داشت و از راه آن‌ها اطلاعاتی به‌دست می‌آورد.

روز ۲۱ مرداد به‌ما اطلاع رسید که مقدمات اجرای يك کودتا در لشکر گارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه مخلوع فراهم شده و در انتظار تعیین ساعت عمل هستند. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعات نزدیک به نیمه شب به‌منزل من آورد.

از همان منزل، من کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای این‌که اطمینان او را به‌درستی مبداء خبر مطمئن سازم، همسرم مریم، که

بستگی و آشنایی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت، به اندرونی تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکتر مصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. ما این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم.

روز ۲۳ مرداد، باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت.

روز بیست و سوم، بعد از ظهر، باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که برای شب قرار قطعی حمله لشکر گارد گذاشته شده است و ضمناً اسامی برخی از افسران بالارته‌های راه، که گرداننده کودتا بودند، با خود آورد. در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود، که خواهرزاده دکتر مصدق و مورد اعتماد او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود.

من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم:

«آقای دکتر! توطئه کودتا قطعی است. کودتاچیان در کنار هم جا گرفته‌اند. نام کودتاگران چنین است و سرتیپ دفتری، که شما به او اعتماد دارید، با آنان ارتباط دارد.

ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش، که در پست‌های فرماندهی هستند، عرضه و لیاقت هیچ اقدامی را ندارند. ما دوستان بسیار باارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پست‌های حساس فرماندهی ندارند ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفی کنیم. از آنها برای دفاع خانه خودتان و برای پست‌های مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه می‌شود جلوی خطر را گرفت.»

دکتر مصدق در پاسخ سیاست‌گزاری کرد، ولی گفت که:

«نگرانی شما بیش از اندازه است. آنها کاری از پیش نخواهند برد. من به سرتیپ دفتری اعتماد کامل دارم. او به من خیانت نخواهد کرد. اگر باز هم خبری پیدا کردید، از همین راه مرا مطلع سازید.»

بر اثر این اطلاع، روز بیست و سوم مرداد کودتا عقیم ماند. کودتاچیان نیم ساعت پس از نیمه شب، با پرتاب موشک سفید، به واحدهای کودتاچی انصراف از کودتا را اطلاع دادند. برای حزب ما در آن روزها مسأله کودتای نظامی شبانه مطرح نبود.

برای این که غافل گیر نشویم، به واحدهای حزبی دستور داده شده بود که در پشت بام خانه‌هایی که بر سر راه‌های حرکت واحدهای نظامی به تهران قرار دارند، پست‌های شبانه بگذارند و رفقای حزبی با طشت و شیپور و همه وسائل خبر کردن و بیدار کردن مردم مجهز باشند، تا در صورت مشاهده حرکت واحدهای نظامی، مردم را بیدار کنند و خود به خیابان‌ها بریزند و مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنند.

کودتاجیان، که فاش شدن توطئه ۲۳ مرداد را فهمیده بودند، روز ۲۴، دو ساعت قبل از عمل، به واحدهای خود شروع عملیات را اطلاع دادند.

ساعت ۱۵ شب روز ۲۴ مرداد ماه، سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که همان شب ساعت ۱۲ عملیات شروع خواهد شد. من فوراً از همان راه به دکتر مصدق اطلاع دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف ما را باور نکردید، این هم نتیجه‌اش.

دکتر مصدق، البته با لحن دوستانه‌تر، سپاس‌گزاری کرد. من باز هم همه پیشنهادهای شب پیش را برای دکتر مصدق تکرار کردم و از او خواش کردم موافقت کند که چند نفر از دوستان خود را برای حفاظت خانه او بفرستیم. او بازمه از پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. من به او پیشنهاد کردم که لازم است فرد مبارزی را به ریاست ستاد ارتش بگمارد. ولی او نپذیرفت.

ما با کمک سرهنگ مبشری کوشش کردیم سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد را پیدا کنیم و او را از جریان آگاه سازیم. ما فکر می‌کردیم که او در این لحظات حساس در ستاد ارتش است. ولی با تعجب گیج‌کننده‌ای معلوم شد که تیمسار در منزل خود در شمیران استراحت می‌کند. از او خواستیم که بلافاصله به شهر حرکت کند. و همین امر باعث شد که وی از خطر بازداشتی که همان شب از طرف کودتاجیان انجام گرفته بود، بجهد.

کودتاجیان از ساعت ۱۱ شب دست به کار شدند و دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس زیرک‌زاده را بازداشت کردند و به سعدآباد بردند. همکاران کودتاجیان همه تلفن‌های ستاد ارتش را

ما از طرف دیگر توانستیم به‌ستوان شجاعیان، که خود در میان کودتاچیان بود، دستور دهیم که مراجعه کنندگان به‌خانه دکتر مصدق را که مامور ابلاغ عزل دکتر مصدق از نخست‌وزیری و بازداشت او بودند، بازداشت کند. بدین‌سان یکبار دیگر توطئه کودتا تنها به‌کمک حزب توده ایران عقیم ماند. ولی با کمال تأسف دکتر مصدق باز هم بیدار نشد. وی به جای آن که خطر را در تمام ابعادش ببیند و برای جلوگیری از آن همه نیروها را تجهیز کند و مردم را به کمک و یاری بخواند، درست راه مخالف آن را در پیش گرفت. دکتر مصدق به‌جای محاکمه صحرائی و اعدام نصیری و سایر کودتاچیان، تنها به‌بازداشت محترمانه برخی از آنان اکتفا کرد.

دکتر مصدق به‌جای دعوت مردم به اتحاد، دستور سرکوب وحشیانه نمایشات مردم را به‌نظامیانی که خود در خدمت کودتاچیان بودند، صادر کرد، به‌جای برانداختن ریشه فساد و اعلام جمهوری، در فکر فرستادن دو وزیر به‌تزد محمدرضا و کسب تکلیف از او برای ترکیب «شورای سلطنت» افتاد و به‌جای آزاد کردن حزب توده ایران و هموار کردن راه تأثیر آن در جریان جلوگیری از توطئه، فرمان سرکوب حزب توده ایران را داد، که مسلماً آن‌روزها تکیه‌گاه و پشتیبان عمده او شده بود.

عصر روز ۲۷ مرداد، حمله وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی به‌نمایش دهندگان ضدشاه مخلوع در خیابان‌ها آغاز شد. سربازان و پلیس با شعارهای «زنده باد شاه»، مردم را وحشیانه می‌زدند و زخمی می‌کردند و بازداشت می‌نمودند. در آن عصر تنها در تهران بیش از ۶۰۰ نفر از افراد مبارز حزب ما بازداشت شدند و این بازداشت‌ها صدمه زیادی به ارتباطات حزب ما، که به علت مخفی بودن تنها سرپایی و در خیابان‌ها بود، وارد ساخت.

با شکست کودتای ۲۵ مرداد، ستاد کودتاچیان و رهبر کودتا - زاهدی - به‌سفارت آمریکا انتقال یافتند و اقدامات کودتاچیان از پرتو دید هواداران حزب ما در ارتش خارج گردید. در عین این که ما می‌دانستیم که حتماً کودتا دومرتبه شروع خواهد شد، ولی دیگر نتوانستیم خبر بگیریم که کودتا از کجا و در چه لحظه و به چه صورت شروع خواهد شد.

دستگاه عریض و طویل ستاد ارتش، شهربانی و افراد وابسته به جبهه ملی، که همه مقامات مهم لشکری و کشوری را در دست داشتند، مثل این که در مورد توطئه‌های کودتاچیان همه کور و کرولال شده بودند. تنها خبری که ۲۷ مرداد، شب هنگام از محافل کودتاچیان بدست ما رسید، این بود که کودتاچیان، پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد در تهران و فرار شاه مخلوع، می‌خواهند نقشه‌ای را که همیشه به عنوان جانشین کودتا داشتند به‌مورد اجرا گذارند و دولت زاهدی را در خوزستان علم کنند و آمریکا آن را به رسمیت بشناسد.

مقدمه این کار هم روز ۲۶ مرداد انجام یافته بود. هندرسن، که پس از گرفتن تعلیمات با عجله به ایران مراجعت کرد، به دیدن دکتر مصدق رفت و به او با کمال وقاحت اطلاع داد:

دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با او معامله کند.

هندرسن رسماً به دکتر مصدق اعلام داشت که: آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به او پیشنهاد کرد که کناره‌گیری کند.

از طرف دیگر هندرسن رسماً به گروه کودتاچیان اطلاع داد که آمریکا دولت زاهدی را دولت قانونی ایران می‌شناسد.

برای ما مسلم بود که آمریکا اگر نتواند در تهران به تغییر دولت مصدق موفق شود، مرکز ثقل تحریکات را به خوزستان خواهد برد. ما تردید نداریم که در صورت عدم موفقیت توطئه ۲۸ مرداد، این نقشه عملی می‌شد.

در مجموعه این شرایط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر باخبر شدیم. خبر رسید که پاسبان‌ها و مأمورین فرمانداری نظامی از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند.

اولین فکر ما این بود که باید با این جریان مقابله کنیم، ولی باتوجه به دستور روز گذشته دکتر مصدق دایر بر سرکوبی تظاهرات ضد درباری و با عمل وحشیانه فرمانداری نظامی و پلیس، قرار شد فوراً با دکتر مصدق تماس گرفته شود.

من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به او گفتم: «به نظر ما این جریان، مانند ۹ اسفند، مقدمه یک شکل تازه کودتایی است. ما حاضر هستیم برای مقابله با این جریان، که از طرف نظامی‌ها و پلیس هم پشتیبانی

می‌شود، به‌خیابان‌ها بریزیم و مردم را به‌مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما مانع بزرگی برای ماست. خواهش می‌کنیم فوراً طی اعلامیه‌ای کوتاه از رادیو، مردم را به‌کمک و پشتیبانی دعوت کنید.»

دکتر مصدق با تمام صراحت پاسخ داد:

«آقا شما را به‌خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این جریان بی‌اهمیتی است. همه نیروهای امنیتی وفادارند و این جریان به‌زودی برطرف می‌شود. اگر شما به‌میدان بیابید زدوخورد و برادرکشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم. خون‌ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ‌چیز را به‌عهده نمی‌گیرم.»

مدتی بعد، نزدیک ظهر، خبرهای گوناگون به‌ما می‌رسید که وضع شهر متشنج‌تر می‌شود و از آرام شدن خبری نیست. از پادگان‌ها خبر رسید که حرکاتی در حال تکوین است.

خبر رسید که تنها اوباش و فواحش نیستند. به‌طور مسلم گروه‌بانه‌ای لباس شخصی پوشیده و آدم‌کش‌های ارتش شده ارتشی در داخل آن‌ها هستند و همان دارودسته ۹ اسفند شعبان بی‌مخ و یارانش آن‌ها را رهبری می‌کنند.

رادیو تهران، به‌جای این‌که مردم را از جریان توطئه مطلع سازد، به‌لاطائلات می‌پرداخت. ساعت ۱۳ دکتر عالمی - یکی از وزرا - پشت تریبون رفت و درباره مسئله بی‌معنایی به‌سخنرانی پرداخت، مثل این‌که آب از آب تکان نمی‌خورد.

ما باز هم با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیأتی از جمعیت ضد استعمار را، که رفیق فقید محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت، نزد دکتر مصدق فرستادیم و از او خواستیم که دستور دهد به‌نیروهای توده‌ای اسلحه داده شود، تا مهاجمان را سرکوب کنیم و قبل از هرچیز طی اعلامیه‌ای کوتاه مردم را به‌کمک فراخواند.

دکتر مصدق به‌هیئت اعزامی پاسخ رد داد. سروان داورپناه، که از افسران وابسته به‌جبهه ملی و از محافظین خانه دکتر مصدق بود، در این باره شهادت داده است.

در تلفن دوم، دکتر مصدق بمن گفت که:

«فرماندهان نیروهای انتظامی همه بمن اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جربانی که در شهر می‌گذرد، به‌زودی خاموش می‌شود. نباید

نفت روی آتش ریخت.»

وقتی من با اصرار گفتم که:

«آقای دکتر! از واحدهای ارتش خبرهای نگران‌کننده می‌رسد»، او به من پاسخ

داد که: «آقا این‌ها «پانیک» است.»

فرماندهان نیروهای انتظامی چه کسانی بودند:

سرتیپ ریاحی، وابسته به‌جبهه ملی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ امینی، رئیس ژاندارمری از بستگان دکتر مصدق، سرتیپ دفتری خواهر زاده دکتر مصدق، سرهنگ ممتاز از افسران وابسته به‌جبهه ملی، فرمانده تیپ زرهی، سرهنگ شاهرخی از افسران وابسته به‌جبهه ملی، فرمانده تیپ دوم زرهی.

ولی ظاهراً همه این‌ها غیر از سرهنگ ممتاز که خود راسا گارد حفاظت منزل دکتر مصدق را در دست داشت، سرهنگ زندکریمی رئیس ستاد تیپ او و سرهنگ خسروپناه فرمانده یکی از هنگ‌های آن تیپ از کودتاچیان بودند. بقیه فرماندهان نیروهای انتظامی یا خواب بودند، یا با کودتاچیان همکاری می‌کردند و یا منتظر بودند ببینند کدام طرف پیروز می‌شود و به‌او کرنش کنند.

در حدود ساعت ۲ بعداز ظهر به‌ما خبر رسید که واحدهای منظم ارتش به‌هواداری از کودتاچیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شده‌اند. ما که هر لحظه منتظر بودیم که نیروهای وفادار به دکتر مصدق در ارتش وارد عمل شوند، باز هم با دکتر مصدق تماس گرفتیم. این بار او به‌ما گفت که:

«آقا، همه به‌من خیانت کرده‌اند... شما اگر کاری از دستان برمی‌آید، بکنید. یا شما به‌وظیفه میهن‌پرستانه خود، هر طور صلاح می‌دانید، عمل کنید.»
در پاسخ خواست مبرم من که لااقل پیامی به‌مردم بفرستید و کمک بخواهید، تلفن قطع شد و ما دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم.

برای رهبری حزب، که همه در همان محل کمیته ایالتی تهران جمع شده بودند، در این لحظه، با گفتار دکتر مصدق، که همه به او خیانت کرده‌اند، معلوم شد که تمام واحدهای مهم نظامی، که فرماندهان آن‌ها از هواداران مصدق بودند، خیانت کرده و به‌کودتاچیان پیوسته‌اند. حقیقت

هم این بود که کوچک‌ترین مقاومتی از طرف افسران هوادار مصدق در واحدها، که اکثراً پست‌های فرماندهی را در دست داشتند، انجام نشد. در نتیجه مسلم بود که هرگونه عمل جداگانه حزب‌ها، در مقابل چنین نیروی مسلطی، بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق، تنها با یک قتل‌عام پایان خواهد یافت. براین پایه بود که رهبری گسترش یافته حزب، ابتدا با تردید برخی از رفقا، ولی بالاخره به اتفاق آرا تصمیم گرفت که سازمان حزبی را از زیر اولین ضربه‌های خرد کننده کودتاچیان مسلط شده و خونخوار درآورد.

کمی بعد از ابلاغ این تصمیم و متفرق شدن رفقای مسئول، به‌ما خبر رسید که در خانه دکتر مصدق مبارزه درگیر شده است و مدافعان خانه مصدق دفاع می‌کنند. همراه با این خبر، این شایعه هم به‌ما رسید که واحدهای نظامی هوادار دکتر مصدق وارد عمل شده و به‌مقابله با کودتاچیان پرداخته‌اند.

ما فوراً تصمیم گرفتیم که باید همه نیروها را برای حمایت از مدافعان خانه دکتر مصدق و به‌یاری واحدهای هوادار دکتر مصدق تجهیز کنیم. ولی تا ما این خبر را به‌شبکه حزبی برسانیم، شبکه‌ای که در نتیجه توقیف‌های روز ۲۷ مرداد و تصمیم قبلی، ارتباطش به‌میزان زیادی پاره شده بود، خبر رسید که مقاومت خانه مصدق پایان یافته و سرهنگ ممتاز تیر خورده و شایعه وارد عمل شدن واحدهای نظامی هوادار مصدق دروغ بوده است.

فرار دکتر مصدق و این که او و دکتر فاطمی جان سالم به‌دبرنده‌اند، برای ما امیدبخش بود و مصمم شدیم با تمام نیرو برای تجهیز مقاومت مردم وارد عمل شویم. ولی خبر تسيلم دکتر مصدق و عدم آمادگی جبهه ملی به‌هرشکلی از مقاومت، حزب ما را در صحنه مبارزه با کودتاچیان به‌کلی تنها گذاشت.

۱۱. افسانه نیرومندی سازمان افسری حزب توده ایران

گفته می‌شود که حزب توده ایران سازمان افسری نیرومندی، که

در آن ۶۰۰ افسر «حاضر به جنگ» عضویت داشته‌اند، آماده داشته و در جریان کودتای ۲۸ مرداد از آن بهره‌گیری نکرده است. این ادعا از واقعیت فرسنگ‌ها به دور است، به دلایل زیرین:

۱. تعداد اعضای سازمان افسری حزب توده ایران در مرداد ماه ۱۳۳۳ که این سازمان لو رفت ۴۶۶ نفر بود که ۴۲۹ نفر آن‌ها بازداشت و محکوم و ۳۷ نفر آن‌ها فراری شدند.

از این عده تنها نزدیک به ۳۵۰ نفر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سازمان افسری بودند و نزدیک به ۱۲۰ نفر دیگرشان در دوران بعد از ۲۸ مرداد تا هنگام لورفتن به تدریج به سازمان افسری‌ها پیوسته بودند و اکثر این عده هنوز به صورت افراد آزمایشی بودند.

۲. از این افراد بخش مهمی دانشجوی دانشکده افسری و هوایی، پزشک و مهندس و قاضی و کارمند اداری بوده‌اند.

در صورت زیرین تقسیم این افسران به رسته‌ها و وضع پخش آن‌ها در سراسر کشور دیده می‌شود:

ترکیب ۴۴۹ افسر بازداشت و محکوم شده سازمان افسری حزب توده ایران

رسته	تعداد کل	افسران شاغل در تهران
هوایی	۳۲	۲۹
تویخانه ^۱	۲۵	۷
سوار	۲۶	۹
پیاده	۸۰	۱۷
مخابرات	۱۷	۲
مهندس و فنی ^۲	۴۱	۲۵
افسر ستاد	۶	—

۱. ۲. دادیار و ۳. استاد

۲. اکثرآ در کارخانجات تسلیحات

۲۳	۳۱	ژاندارمری ^۲
۲۴	۴۷	شهربانی ^۲
۱۵	۲۷	پزشك
۳۱	۳۶	دانشجوی پزشکی
۵۲	۵۲	دانشجوی افسری و هواپی
۹	۱۶	درجه داران
۲۴۳	۴۲۹	جمع

از ۲۴۳ نفر در تهران:

۵۲ دانشجو

۴۶ پزشك و دانشجوی پزشکی

۲۵ افسر مهندس و فنی

۲۹ افسر خلبان

۲۴ افسر شهربانی

۲۳ افسر ژاندارمری

۱۷ افسر پیاده

۹ افسر سوار

۷ افسر توپخانه

از این عده افسران توده‌ای در تهران، که پس از حذف پزشك و دانشجو، ۱۴۵ نفر می‌شدند، عده زیادی در مشاغل قضائی، دادرسی ارتش، در مشاغل اداری، در مراکز اطلاعات، یعنی در مشاغل غیر عملیاتی نظامی قرار داشتند.

به‌طور نمونه در تمام لشکر گارد، که خطرناک‌ترین واحد نظامی بود، حزب ما تنها ۳ یا ۴ نفر هوادار داشت.

این اعداد واقعی نشان می‌دهند که افسانه امکانات حزب توده ایران در ارتش چقدر از واقعیت به‌دور است و مخالفان و منافقان برای بیرون کشیدن مسئولان واقعی از زیر بار مسئولیت و سنگین کردن

۳. اکثر آ مالی، اداری، قضائی، باربری

۴. اکثر آ راهنمایی، اطلاعات و اداری

مسئولیت حزب ما تا چه اندازه از دروغ و افترا بهره گیری می کنند، آن هم حزبی که در شرایط دشوار غیرقانونی و دفاع مداوم در مقابل حملات ناجوانمردانه سرسپردگان رژیم قرار داشت، یعنی آنهایی که همه مواضع قدرت نظامی و پلیس و اداری را در دست داشتند و با تجهیز صدها چاقوکش و آدمکش حرفه ای بهره بری مظفر بقایی ها، بدون وقفه افراد و سازمان های حزبی ما را مورد حمله قرار می دادند و تمام مطبوعاتشان تنها برای لجن پراکنی علیه حزب ما صفحه سیاه می کردند. چه شباهت تعجب آوری بین آنروز و امروز وجود دارد.

در نتیجه تهیه و تدارک سلاح خیلی به کندی و در مقیاس بسیار کوچک عملی گردید و آنچه حزب ما در ۲۸ مرداد در اختیار داشت، منحصر می شد به چند تفنگ، ده دوازده سلاح کمری، مقداری نارنجک و ۱۵۰ بازو کای ضد تانک.

مسأله ساختمان نارنجک، تا ۲۸ مرداد از حدود تدارک مقدماتش فراتر نرفته بود و تنها پس از ۲۸ مرداد به طور جدی دنبال شد.

در دوران پس از ۲۸ مرداد حزب توانست در شرایط بسیار دشوار حاکم، به کمک گروه فنی مامور این کار، ۱۲ هزار نارنجک قابل استفاده تهیه کند، ولی به علت سرباز زدن نیروهای وابسته به جبهه ملی از هرگونه مقاومت در برابر رژیم کودتا، تغییر شرایط سیاسی و شکست هایی که بر اثر تثبیت رژیم کودتا به سازمان حزب ما وارد آمد، امکان بهره گیری از این زحمات پیدا نشد. این که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲ هزار نارنجک ساخت خود داشته، به کلی دروغ است.

به طور کلی در ماههای پیش از ۲۸ مرداد، شعار حزب افشاء توطئه های کودتا، تجهیز همه مردم برای مقابله با این خطر و واداشتن دکتر محمّدق به اقدامات جدی برای خنثی کردن توطئه ها بود.

آنچه من درباره تصمیمات هیئت اجراییه در زمینه لزوم تدارک مقاومت مسلحانه در برابر کودتای احتمالی به خاطر دارم، این است که، پس از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعد از افشاشدن تدارک کودتای آمریکایی-درباری آخر شهریور ۱۳۳۱، دیگر مسلم بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی، به کارگردانی دربار پهلوی و همه نیروهای سرسپرده پادشاهان

و به‌دست ارتش، شهربانی و ژاندارمری و اوباش، در تدارك سرنگون کردن دكتر مصدق هستند.

مسئله اساسی برای رهبری حزب عبارت بود از ایجاد و تحکیم جبهه نیرومندی از همه نیروهای ضد امپریالیستی و در درجه اول از نیروهای وفادار به دكتر مصدق و نیروهای حزب توده ایران. همانطور که می‌دانیم تمامی تلاش‌های حزب ما در این راه، که پس از رویداد ۳۰ تیر همواره جدی‌تر می‌شد، بر اثر امتناع دكتر مصدق و هوادارانش از يك‌سو و خرابکاری آگاهانه گروه‌های وابسته به امپریالیسم امریکا و دربار در درون جبهه ملی، یعنی گروه مظفر بقایی و خلیل ملکی از سوی دیگر، بی‌نتیجه ماند.

نظر حزب ما این بود که تنها در صورت به‌وجود آمدن چنین جبهه‌ای میتوان همه نیروهای ضد امپریالیستی خلق را در برابر توطئه‌های روز افزون دشمنان تجهیز کرد. به‌موازات این خط اساسی، در رهبری حزب این مطلب هم مورد بحث و مطالعه قرار گرفت، که با در نظر گرفتن این که مرکز اصلی تدارك کودتا در ارتش و سایر نیروهای مسلح خواهد بود، حزب باید برای مقابله با کودتا در فکر تدارك وسائل فنی و حداقل سلاح باشد. در این باره تصمیماتی گرفته شد. ولی بر سر راه عملی کردن این تصمیم يك مانع سیاسی بزرگ وجود داشت، امپریالیست‌ها و نفاق افکنان، که خوب می‌دانستند که اتحاد نیروهای توده‌ای و سایر نیروهای راستین ضد امپریالیستی و ضد استبدادی، که از دكتر مصدق پشتیبانی می‌کردند، بزرگ‌ترین ضربه را به نقشه جنایت‌کارانه آن‌ها وارد خواهد ساخت، تمام تلاش خود را در این زمینه متمرکز کرده بودند که — درست همانطور که امروز شاهدش هستیم — در زیر پرچم «خطو کمونیسم»، «نقشه‌های شوروی برای رسیدن به آب‌های گرم» و نظایر آن‌ها، نیروهای ملی‌گرا را در مواضع دشمنانه نسبت به نیروهای توده‌ای نگه دارند. مسلح شدن مخفیانه حزب توده ایران و یاه سازمان مخفی کار دیگر — در صورتی که گوشه‌ای از فعالیتشان در این زمینه رومی‌شد — می‌توانست به‌صورت عاملی شدیداً منفی در جریان تلاش حزب به‌منظور تشکیل جبهه متحد اثر بگذارد.